

بسترهای فرهنگی و اجتماعی در جنگ نرم

نویسنده: مهسا ماه‌پیشانیان^۱

تاریخ دریافت: ۸۹/۹/۲

تاریخ پذیرش نهایی: ۸۹/۱۱/۳۰

فصلنامه مطالعات بسیج، سال چهاردهم، شماره ۵۰، بهار ۱۳۹۰

چکیده

اگر ایجاد دگرگونی در جوامع با تکیه بر تغییر دیدگاهها و نگرشهای حاکمان و مردم، بحث اصلی جنگ نرم باشد؛ در آن صورت این جنگ، شیوه‌ای نوین از فعل و انفعالات دولتها برای سلطه، روی کشورهای مختلف را نمایش می‌دهد؛ زیرا سلطه و استیلا با تعاریفی از قدرت، بسط و توسعه یافته که قدرت را توانایی تمرکز، تنظیم یا هدایت رفتار می‌داند. جنگ نرم یک جنگ بدون خونریزی مبتنی بر راهکارهای اجتماعی و فرهنگی است؛ زیرا در فرایند آن، قدرتهای مهاجم از مرعوب‌سازی و ایجاد بحرانهای فرهنگی و اجتماعی بهره‌گیری می‌کنند تا با یک شوک ذلت‌بار، قدرت و فرهنگ خود را بر جامعه هدف غالب کنند. در این جنگ، به مقدسات و اعتقادات فرهنگی جوامع حمله و فرهنگ غرب یا همان سبک زندگی آمریکایی از طرق مختلف به مردم جامعه القا می‌شود. در حقیقت در این جنگ به جای عملیات نظامی، بحرانهای اجتماعی و فرهنگی برای جامعه مورد نظر به گونه‌ای مهندسی می‌شود که برداشت ذهنی فرد از هنجارها، ارزشهای خود و جامعه‌اش، دچار تزلزل و بی‌ثباتی شده، به راحتی آماده پذیرش هر عقیده‌ای شود. به طور کلی در این جنگ تلاش می‌شود فرهنگ غربی به عنوان فرهنگ غالب جهانی، ترویج و از رشد و نمو فرهنگهای اصیل و قدرتمندی همچون فرهنگ اسلامی جلوگیری شود. استحاله، براندازی و بی‌ثباتی از اهداف اصلی جنگ نرم است که دشمنان و طراحان این جنگ می‌کوشند با ابزار رسانه‌ای و تبلیغاتی به آن دست یابند. در این نوشتار به بررسی مفهوم، اهداف، انگیزه‌ها، شیوه‌ها و ابزارهای اجتماعی و فرهنگی جنگ نرم پرداخته‌ایم.

واژگان کلیدی:

جنگ نرم، امنیت نرم، مهندسی اختلال‌آمیز هنجارهای اجتماعی، ارزش‌آفرینی منفی، تغییر ارزشهای مثبت.

۱. دانشجوی دکتری علوم سیاسی، عضو هیئت علمی دانشگاه بوشهر.

مقدمه

جنگ نرم به وسیله کمیته خطر جاری در سالهای پایانی دهه ۱۹۸۰ طراحی شد. کمیته خطر جاری در اوج جنگ سرد و در دهه ۱۹۷۰ با مشارکت استادان برجسته علوم سیاسی و مدیران باسابقه سازمان سیا و پنتاگون تأسیس شد. در آن مقطع و در پی اصلاحات گورباچف مبنی بر ایجاد فضای باز سیاسی و تغییر در قوانین اقتصادی (پروسترویکا) این کمیته با منتفی دانستن جنگ سخت و رودر رو با اتحاد جماهیر شوروی، تنها راه به زانو درآوردن بلوک شرق را جنگ نرم و فروپاشی از درون معرفی کرد. سیاستگذاران پنتاگون و سیا با سه راهبرد دکتترین مهار، نبرد رسانه‌ای و ساماندهی نافرمانی مدنی، اتحاد شوروی را به فروپاشی و شکست واداشتند. (افتخاری، ۱۳۸۷)

نظریه جنگ نرم طی دهه‌های اخیر وارد ادبیات سیاسی شده است. در این باره منسجم‌ترین کتابی که با عنوان «قدرت نرم»^۱ انتشار یافته، به جوزف نای تعلق دارد. وی معتقد است مبنای قدرت سخت یا جنگ سخت بر «اجبار» و مبنای قدرت نرم بر «اقناع» است. او بر خلاف بعضی از صاحب‌نظران، اقتصاد و دیپلماسی را در زیرمجموعه قدرت سخت قرار داده و تنها از رسانه به عنوان قدرت نرم نام برده است. البته اگر مبنای قدرت سخت بر اجبار و مبنای قدرت نرم بر اقناع باشد، می‌توان به این تفکیک جوزف نای ایراد گرفت؛ چرا که رسانه، اقتصاد و دیپلماسی، می‌توانند در ذیل هر دو عنوان سخت یا نرم قرار گیرند. نرم یا سخت بودن آن بستگی به این دارد که در نهایت برای وادار کردن طرف مقابل به انجام کاری یا بازداشتن او از کاری استفاده می‌شود یا از اینها به عنوان یک اقدام تشویقی و «اقناعی» بهره گرفته می‌شود. در هر حال، در اینکه امروز استفاده از قدرت نرم برای تأمین منافع ملی و تمامیت ارضی و حفظ کشور یک ضرورت است و مراقبت از کشور در برابر تهدید نرم حیاتی است، اختلافی وجود ندارد. (نای، ۱۳۸۳)

جنگ نرم در برابر جنگ سخت^۲ در حقیقت شامل هر گونه اقدام روانی و تبلیغات رسانه‌ای است که جامعه یا گروه هدف را نشانه می‌گیرد و بدون درگیری نظامی و گشوده شدن آتش، رقیب را به انفعال یا شکست وامی‌دارد (افتخاری، ۱۳۸۷). جنگ روانی،

1. Soft Power
2. Hard War

جنگ رایانه‌ای، جنگ رسانه‌ای برای ایجاد تصویرسازی و کنترل اذهان و قلوب مردم، براندازی نرم، راه‌اندازی شبکه‌های رادیویی و تلویزیونی و شبکه‌سازی در بین مسلمانان، از اشکال جنگ نرم هستند. جنگ نرم در پی از پای درآوردن اندیشه و تفکر جامعه هدف است تا حلقه‌های فکری و فرهنگی آن را سست و با بمباران خبری و تبلیغاتی در نظام سیاسی - اجتماعی حاکم، تزلزل و بی‌ثباتی تزریق کند. به طور کلی جنگ نرم در روش، نرم‌افزاری و در پیامد غیرکشنده است. در جنگ نرم تلاش می‌شود به مراکز ثقل موضوعات مرجع امنیت نرم، یعنی؛ مشروعیت نظام سیاسی، وحدت و تمامیت ملی کشور، اعتماد ملی، وفاق ملی - سیاسی که خود از منابع بسیار مهم سرمایه اجتماعی هستند، صدمه وارد شود. در واقع، تلاش می‌شود تا حد امکان، میزان رضایت مردم نسبت به کارایی نظام کاهش یابد. کاهش رضایت مردم می‌تواند نقش بسیار مهمی در کاهش انعطاف‌پذیری ملی و حساسیت سیاسی داشته باشد.^۱

جنگ نرم، دو «پیکارگاه» دارد؛ یکی قلب و دیگری مغز. تصرف «قلبها و مغزها» یا دلها و ذهنها، هدف منازعات نرم است. در جنگ نرم، عامل تهدید به دنبال فراهم کردن الگوهای اقناعی است و تلاش می‌کند مخاطب را به گونه‌ای تحت تأثیر قرار دهد که ترجیحات و اولویتهای خود را مطابق خواسته‌های عامل تهدید، فهم و درک کند (نای، ۱۳۸۳). یک بخش، تأثیرگذاری بر افکار از طریق «باورسازی» و «الگوپردازی» است و بخش دیگر آن را «باورسوزی» و مسخ الگوهای رایج تشکیل می‌دهد. به طور مثال، در منازعه نرم آمریکا با ایران طی سالهای اخیر، باورسوزی، باورسازی، الگوپردازی و تلاش برای مسخ بی‌اعتبار کردن الگوهای رایج، همزمان اجرا شده است.

بنابراین، جنگ نرم عبارت است از هر گونه اقدام غیر خشونت‌آمیز که ارزشها و هنجارها را مورد هجوم قرار داده، در حد نهایی منجر به تغییر در الگوهای رفتاری و خلق الگوهای جدیدی شود که با الگوهای رفتاری نظام حاکم تعارض داشته باشد. لازم

۱. انعطاف‌پذیری یک اصطلاح روان‌شناسی است که به میزان تحمل مشکلات و چالشها به وسیله افراد یک جامعه اشاره دارد. اگر ملتی دارای انعطاف‌پذیری باشد، به راحتی می‌تواند با تحمل مشکلات و چالشها دوباره به حالت شکل اولیه خود بازگردد. رضایت، اعتماد سیاسی، میهن‌پرستی و انسجام ملی از عناصر بسیار مهم تشکیل‌دهنده انعطاف‌پذیری ملی است.

به ذکر است که زمینه‌های تهدید نرم‌افزاری مانند موانع ساختاری مشروعیت یا بحران مشروعیت، می‌تواند منجر به شکل‌گیری یا تشدید تهدیدهای نرم‌افزاری یا حتی سخت‌افزاری، مانند حمله نظامی شود. جنگ نرم در صورتی شکل می‌گیرد که کسانی که به آن تن در می‌دهند اساساً احساس و ادراک تهدید از آن نداشته باشند، بلکه آن را مطلوب خود و تسلیم شدن در برابر آن را اولویت خود بدانند. این اولویت می‌تواند به عمد یا ترغیب، آموزش و پرورش و فرهنگ‌سازی انجام شود. این گونه از تهدید نرم که در واقع نقطه مقابل قدرت شرطی است، با تغییر اعتقادات افراد و ملت‌ها، اساسی‌ترین کارکردها را در حکومت، اقتصاد، سیاست و... کشورها ایفا می‌کند. (کالبرایت، ۱۳۷۱)

بر همین اساس می‌توان گفت مؤثرترین هدف جنگ نرم، متقاعد کردن هر چه بیشتر مردم برای عدم حمایت از نظم موجود به واسطه مخالفت فعالانه یا رد برخورد منفعلانه است. (Shut, 2006)

براندازی نرم، فروپاشی و استحاله در حاکمیت، از اهداف کلی جنگ نرم است. علاوه بر این، گفتمان‌سازی، مرجع‌سازی، تغییر الگوی مصرف رسانه‌ای، نخبه‌سازی مصنوعی و سلطه اطلاعاتی، از مهم‌ترین اهداف میان‌برد و واسطه‌ای در جنگ نرم است. فریب و دستکاری در منطق مخاطب، تردیدافکنی و جایگزینی منابع، طراحی ادبیات مناسب، الگوسازی از سبک زندگی غربی، عملیات روانی، عملیات ادراکی، دیپلماسی عمومی، فریب راهبردی، برگزاری اجتماعات، عدم همکاری با دولت، جذب مخالفان حکومت، ایجاد ناآرامی‌های مدنی (نافرمانی مدنی)، تجمعات نمایشی، تجمعات اعتراضی، استفاده از جنبش‌های سیاسی - مدنی، شکل دادن به انقلاب‌های رنگی و استفاده گسترده از شبکه‌های اجتماعی، از اصلی‌ترین روش‌هایی است که تاکنون در جنگ نرم و در سطح بین‌المللی مورد استفاده قرار گرفته است.

در نهایت می‌توان نقاط افتراق جنگ سخت با نرم را موارد ذیل دانست:

- حوزه و ابعاد جنگ نرم، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی است؛ در حالی که حوزه تهدید سخت، نظامی است.
- جنگ نرم، پیچیده و اندازه‌گیری آن مشکل است؛ در حالی که جنگ سخت، عینی، واقعی و محسوس است و می‌توان آن را با ارائه برخی از معیارها، اندازه‌گیری کرد.

- روش اعمال جنگ سخت، استفاده از زور و اجبار (نیروی مسلح) است؛ در حالی که در جنگ نرم، از روش ارضا برای تصرف قلوب و اقناع برای تصرف ذهن بهره‌گیری می‌شود.

- در جنگ سخت، با تخریب و حذف فیزیکی حریف و تصرف و اشغال سرزمین، اهداف مورد نظر تأمین و اراده تحمیل می‌شود؛ در حالی که در جنگ نرم، با تأثیرگذاری بر انتخابها، فرایند تصمیم‌گیری و الگوهای رفتاری و تغییر هویت، اهداف محقق می‌شود.

در این مقاله با رویکردی نظری و نگاهی جامعه‌شناختی، زمینه‌ها و بسترهای اجتماعی جنگ نرم را بررسی می‌کنیم. بر همین اساس، درصدد پاسخ به این سؤال اصلی هستیم که «طراحان جنگ نرم از چه بسترهای فرهنگی و راهکارهای اجتماعی برای تغییر ذهنیت و بینش افراد جامعه سود می‌برند؟».

فرضیه تحقیق: طراحان جنگ نرم با نفوذ در بسترهای فرهنگی و اجتماعی یک جامعه با استفاده از فنون تبلیغاتی می‌کوشند بینش، بصیرت و آگاهی افراد یک جامعه را دستکاری و آنها را در جهت اهداف خود سوق دهند. ایجاد اختلال در ارزشهای یک جامعه، تهی کردن افراد از خود واقعی، ارزش‌آفرینی منفی و تغییر ارزشهای مثبت و از میان بردن منابع عینی و ذهنی سرمایه اجتماعی، از مهم‌ترین راهکارهای فرهنگی و اجتماعی در جنگ نرم فرهنگی محسوب می‌شوند.

ساختار و عرصه‌های تهدید در جنگ نرم

جنگ نرم در مراحل تکوین، به دلیل ماهیت ذهنی و انتزاعی آن چندان جلب توجه نمی‌کند و در واقع؛ جمعی از کارگزاران نظام سیاسی اساساً وضعیت موجود را وضعیتی کاملاً عادی تلقی می‌کنند. لذا تهدید نرم به صورت خفته و مستور در حوزه مورد نظر و در جایگاههای نرم نظام از قبیل هویت، فرهنگ، مشروعیت، مشارکت سیاسی، کارامدی و... به اندازه‌ای پیشرفت می‌کند که در موقع تجلی و بروز عینی تهدید، به دلیل اینکه زیرساختهای نرم‌افزاری مدیریت امنیت ملی را به چالش کشیده، در حد قابل توجهی امکان مدیریت تهدید را در عرصه‌های نرم و سخت کاهش می‌دهد. (مرادیان، ۱۳۸۵)

بنابراین، ساختار اصلی تهدیدها در جنگ نرم، ماهیتی نرم داشته و به صورت خفته و

مستور عمل می‌کند. تهدید به طور کلی در ادبیات امنیتی، به علایق و مقاصد امنیت ملی یا مداخله به نحوی که نیل به علایق و مقاصد به خطر بیفتد، تعریف شده است. تهدید به گمان لازاروس (۱۹۶۸) انتظار نوعی خسارت و ضرر و زیان است که هنوز پیش نیامده، اما مورد انتظار است. تهدید ممکن است نسبت به ارزشهای کسی فعال یا منفعل، قوی یا ضعیف و مرکزی یا حاشیه‌ای باشد. (بوزان، ۱۳۸۷، ص ۸۷-۸۶)

به بیان دیگر، وضعیت فوری محرک که نتیجه‌اش تهدید است، صرفاً خبر از آسیبی می‌دهد که نسبت به منافع و ارزشها در راه است. ارزشها و منافع در مبحث تهدیدها، نقشی اساسی در تعریف تهدید و ساماندهی واکنشها و تصمیم‌گیری‌ها دارد. در واقع، آنچه واکنش بر می‌انگیزد و موجب شناسایی و تعریف تهدید می‌شود، ارزشها و منافع است. ارزش در اینجا به معنای آن چیزی است که اکثر جامعه آن را مطلوب می‌پندارند. منافع ملی از ارزشهای اجتماعی الهام می‌گیرند و سپس اهداف و اصول سیاست خارجی را مشخص می‌کنند. بنابراین، ماهیت تفکر و نظام ارزشی جامعه، اصول و ارزشها و منافع را مشخص می‌کند و آن را به آرمان ملی ارتقا می‌دهد. سازوکار شکل‌گیری و تعریف ارزشها بسیار پیچیده و متأثر از تجربیات تاریخی، دیدگاههای فرهنگی، تحولات سیاسی-اجتماعی، ماهیت نظام سیاسی و بسیاری از ملاحظات دیگر است که در مجموع، هویت سیاسی-اجتماعی و فرهنگی جامعه را تشکیل می‌دهد. چنانکه روشن است، ارزشها امری درونی و ذهنی و در حوزه هویتی هستند. به همین دلیل، تهدید ارزشها و منافع، نوعی نگرانی و بحران ذهنی را نسبت به مخاطرات آینده و پیامدهای تحقق تهدید موجب می‌شود و همین امر، انرژی جدیدی را برای واکنش و تصمیم‌گیری به وجود می‌آورد. ظهور علائم نگران‌کننده بر اساس دگرگونی در محیط، موضع‌گیری، رخدادهای سیاسی-امنیتی و برخی از عوامل دیگر، واقعیات جدیدی را شکل می‌دهد که به منزله پیدایش وضعیت جدید است. ادراک تهدید، متأثر از ظهور واقعیات جدید است که در تعامل با ادراک ذهنی، مفهوم تهدید و کنش و واکنشها را تشکیل می‌دهد. (هزارجریبی و بلندیان، ۱۳۸۵)

در ادبیات سیاسی کنونی، تهدیدها را به سه نوع تقسیم کرده‌اند: تهدیدهای سخت (جنگ نظامی)، تهدیدهای نیمه‌سخت (اقدامات اطلاعاتی و امنیتی) و تهدیدهای نرم

(اقدامات فرهنگی، سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، رسانه‌ای و...). هدف از تهدیدها، تأثیرگذاری بر اراده، اعتقادات، افکار و احساسات مخاطبان به منظور انهدام یا به تسلیم کشاندن جامعه هدف است. نقطه اشتراک همه تهدیدها، تحمیل اراده به دشمن است. تفاوت‌های تهدیدها، در نوع طرح‌ریزی و به کارگیری شیوه‌ها، امکانات، تجهیزات و موقعیت و وضعیت حاکم است. تهدید می‌تواند سخت باشد تا با استفاده از توان فیزیکی (لشکرکشی، اشغال خاک و زمین، نابودی و کشتن انسانها و ویرانی زیربناها و مراکز اقتصادی) اجرا شود یا می‌تواند با تکیه بر روشهای غیر نظامی همچون: اقدامات سیاسی، روانی، رسانه‌ای، اقتصادی، اجتماعی و در مفهوم کلان؛ یعنی فرهنگی با بهره‌گیری قدرت نرم برای تأثیرگذاری بر دشمن انجام گیرد.

با توضیح پیش گفته می‌توان در خصوص تهدیدهای نرم بحث کرد. تهدیدهای نرم را می‌توان به مجموعه وسیعی از نظریه‌ها، مؤلفه‌ها، شاخصهای تبیین و تئوریزه شده دشمن، از یک سو به عنوان زمینه‌های ایجاد و بسترسازی برای انواع اقدامات و فعالیتهای وسیع فرهنگی، سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و...، و از سوی دیگر اقدامات و فعالیتهای متعدد در صحنه‌های مختلف کشور هدف، برای تأثیرگذاری بر اراده، افکار، احساسات و اعتقادات مخاطبان عنوان کرد. از نگاهی دیگر، در تهدیدهای نرم، دشمن با ذهن و قلب مخاطب سر و کار دارد و تلاش می‌کند قلبها و اذهان مخاطبان را تسخیر کند.

عرصه‌های تهدیدهای نرم را می‌توان به شش دسته تقسیم کرد: حوزه تهدیدهای سیاسی، حوزه تهدیدهای اقتصادی، حوزه تهدیدهای فرهنگی، حوزه تهدیدهای اجتماعی، حوزه تهدیدهای ارتباطات اجتماعی و حوزه تهدیدهای علمی و اندیشه‌ای. (ملسن، ۱۳۸۸)

تهدیدهای سیاسی: عرصه تهدیدهای سیاسی به حوزه‌های سیاسی کشورها چه در بُعد سیاست داخلی و چه در ابعاد سیاست خارجی، سرزمین، حکومت و حکومت‌داری، سیاست‌ورزی در انتخاب نوع حکومت و نظام سیاسی مرتبط است که به عنوان مصداق فعلی آن در بحث سرزمینی، می‌توان به بالکانیزه کردن و در بعد جهانی آن به گلوبالیزاسیون (جهانی‌سازی) اشاره کرد.

تهدیدهای اقتصادی: عرصه این تهدید به تأثیرگذاری بر اندیشه و افکار نخبگان در نظام اقتصادی و همچنین بر نوع مصرف و شیوه‌های تبلیغ و ترویج مصرف متمرکز بوده و

در خصوص نحوه تولید و ابزارآلات آن، با نگاهی کاپیتالیستی در صدد استحاله نظام اقتصاد جهانی است که معمولاً تأثیراتش در دیگر کشورها نمایان می‌شود. تلاش نظام سلطه از طریق اقتصادی در جهت تأثیرگذاری بر روند زیربنایی اقتصادی کشورها قابل ارزیابی است.

تهدیدهای فرهنگی: تهدیدهای فرهنگی وسیع‌ترین، مؤثرترین، پیچیده‌ترین و شاید خطرناک‌ترین نوع تهدیدها محسوب می‌شود. در این تهدید، ذهن مخاطبان مورد هجوم و توجه سیاستگذاران در ارکان نظام سلطه قرار دارد و برای تسخیر اذهان و قلوب انسانها در راستای منافع خود، اقدامات گسترده و مختلفی را به اجرا می‌گذارند. تلاش نظام سلطه برای تأثیرگذاری بر افکار، ایمان، اندیشه و اعتقادات مخاطبان است. حوزه فرهنگی، بسیار وسیع، گسترده، متنوع و پیچیده است.

تهدیدهای اجتماعی: مجموعه تهدیدهایی که در حوزه اجتماعی مطرح است به گرایشهای روزمره مردم در زندگی و علایق آنان به انواع مد و شیوه زندگی و تقلید از سبک زندگی دیگران مربوط می‌شود. از مهم‌ترین مؤلفه‌های این تهدید، ترویج مدل زندگی آمریکایی در بین دیگر ملل است که از آن با عنوان سبک زندگی آمریکایی یاد می‌شود. این تهدید با ایجاد ذهنیت و زمینه‌سازی برای پذیرش فرهنگ مهاجم، باعث تضعیف یا از بین رفتن آداب، سنن و رسوم ملی، منطقه‌ای و محلی می‌شود.

تهدیدهای ارتباطات اجتماعی: فضای به وجود آمده از تهدیدهای ارتباطی مربوط به پدیده عصر حاضر؛ یعنی عصر ارتباطات یا اطلاعات و همچنین عصر انفجار اطلاعات است. در محیط این تهدید، مخاطب با هزاران طول موجهای رادیویی، امواج دیجیتالی، فیبر نوری، سیگنالهای مختلف و متفاوت، فناوری‌ها، جامعه شبکه‌ای، چند رسانه‌ای‌ها، تلفنهای همراه و نسل اول و دوم تلفنهای سلولی، اینترنت و امواج ماهواره‌ای دیجیتالی، فرستنده‌های مینیاتوری، ماکروویوهای با توان بالا و ابزارهای نوین در عملیات روانی همچون: اشعه‌های الکترومغناطیس، روانی-الکترونی، صوتی، لیزری، خواب رادیویی، امواج کوتاه الکتریکی تنش‌ساز و فناوری‌های نوین در عملیات روانی مانند هواپیماهای بدون سرنشین کومندو سولوی و هواپیماهای هاوک مواجه است.

تهدیدهای علمی و اندیشه‌ای: شاید به جد بتوان گفت تهدیدهای علمی به دلیل اینکه زمینه‌ساز بروز دیگر تهدیدهاست، از اهمیت بالایی برخوردار است. نظام سلطه با تولید نظریه‌های مادی گرایانه، انسان‌محور و الحادی، در صدد انحراف افکار و اعتقادات مخاطب برآمده و زمینه پذیرش سلطه سیاسی، فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی و... را فراهم می‌آورد.

عرصه‌های امنیتی تهدید در جنگ نرم

با تعریفی که از ساختار و عرصه‌های تهدید در جنگ نرم ارائه شد، می‌توان گفت در این جنگ، بیشتر قدرت و امنیت نرم یک کشور هدف گرفته می‌شود.

دایره‌المعارف اینترنتی *ویکیپدیا* امنیت نرم را در درجه اول حوزه‌ای مرتبط با حفاظت از اشیاء یا عناصر فیزیکی به شیوه‌ای ناملموس و مخفی و با استفاده از ابزارهای نرم‌افزاری می‌داند، اما از سوی دیگر، حوزه آن را نظام‌های اجتماعی پیچیده و دقیق نیز عنوان می‌کند. دایره‌المعارف *ویکی‌میتال*^۱ نیز امنیت نرم را در درجه اول، متضاد امنیت سخت می‌داند. همچنین بیان می‌کند که امنیت نرم به جای استفاده از خشونت و حمله، بیشتر به دنبال دفاع و اقناع مردم علیه حمله است و کاهش صدمات را مد نظر دارد. امنیت نرم از نظر اجتماعی در موقع حمله نیز مؤثر است و کمک می‌کند تا انسانها رفتار بهتری با هم داشته باشند و مانعی بر سر راه انسانهایی که ارزشی را به سیستم اضافه می‌کنند نشوند.

نیکیتا ای. لوماگین معتقد است که تهدیدهای امنیت نرم، تهدیدهایی هستند که ریشه نظامی ندارند. وی شرایط اجتماعی را منشأ بسیاری از تهدیدهای نرم در شرایط کنونی و انتقال امراض مسری را نمونه‌ای وابسته و نشئت گرفته از این شرایط می‌داند. (Lomagin, 2002)

به طور کلی از دید کارشناسان، امنیت نرم از چهار بخش اساسی «موضوعات مرجع امنیت نرم»، «قدرت نرم کشور»، «جنگ نرم دشمن» و «پدیده‌های نرم‌افزاری ناامنی» تشکیل می‌شود.

حاکمیت ملی، هویت ملی، روش زندگی، انسجام سیاسی - اجتماعی و تصویر و وجهه بین‌المللی، از مهم‌ترین موضوعات مرجع امنیت نرم می‌باشند. بنابراین، نوع رژیم،

ارزشها و تکالیف بنیادین رژیم، نهادهای اساسی حاکمیت، احساس امنیت از جانب ارزشها و هنجارها در نزد مردم، وفاق ملی میان مردم، نیروهای سیاسی و نظام سیاسی بر سر مسائل مرتبط با منافع و تهدیدهای امنیت ملی، تعامل مناسب با سازمانهای بین‌المللی و وجهه و آبروی بین‌المللی، مهم‌ترین عوامل مرجع در امنیت نرم محسوب می‌شوند.

قدرت نرم در تولید امنیت نرم نقش بسیار مهمی دارد. قدرت نرم، به آن دسته از قابلیت‌ها و توانایی‌های کشور اطلاق می‌شود که با به کارگیری ابزاری چون فرهنگ و آماں یا ارزشهای اخلاقی، به صورت غیر مستقیم بر منافع یا رفتارهای دیگر کشورها اثر می‌گذارد. علاوه بر این، قدرت نرم در بُعد داخلی به واسطه مشروعیت سیاسی دولت، ایجاد و با افزایش اعتماد، وفاق و همبستگی ملی، افزایش می‌یابد. جوزف نای از پیشگامان طرح قدرت نرم در سال ۱۹۸۹ عنوان می‌کند: قدرت نرم، توجه ویژه به اشغال فضای ذهنی کشور دیگر، از طریق ایجاد جاذبه است و نیز زمانی یک کشور به قدرت نرم دست می‌یابد که بتواند «اطلاعات و دانایی» را به منظور پایان دادن به موضوعات مورد اختلاف به کار گیرد و اختلافات را به گونه‌ای ترسیم کند که از آنها امتیاز بگیرد. قدرت نرم، تبلیغات سیاسی نیست، بلکه مباحث عقلانی و ارزشهای عموم را شامل می‌شود و هدف آن، افکار عمومی خارج و سپس داخل کشور است. (Nye, 2002)

به طور کلی قدرت نرم را با چهار رکن اساسی می‌توان معنا کرد: کارآمدی (حکومت)، سرمایه اجتماعی، اقتدار و جذابیت.

کارآمدی حکومت که یکی از عناصر و ارکان اصلی قدرت نرم است، ارتباط وثیق و مؤثری با امنیت نرم دارد. کارکردهای اصلی این بازوی امنیت نرم در مهار جنگ نرم، پدیده‌های نرم‌افزاری ناامنی و ترسیم‌کننده آسیب‌پذیری‌ها و حفاظت‌کننده و تقویت‌کننده موضوعات مرجع امنیت نرم است. توانایی دستگاههای دولتی در انجام درست و مؤثر وظایف قانونی و مورد انتظار جامعه، توانایی حکومت در حل مسئله‌های مردم، توانایی حکومت در بسیج منابع، امکانات و ظرفیتها در حل مسئله‌ها یا اجرای برنامه‌ها و تصمیمات مشخص، توان تصمیم‌گیری‌های جامع، منسجم و استوار از سوی حکومت و توان اجرایی انعطاف‌پذیر، قاطع، مستمر و سریع حکومت، از معیارهای مهم سنجش میزان کارآمدی حکومت است.

سرمایه اجتماعی به عنوان دومین رکن قدرت نرم، از مجموعه‌ای از هنجارها و ارزشهای موجود در سیستمهای فکری، علمی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی جامعه منتج می‌شود که این هنجارها و ارزشها، حاصل تأثیر نهادهای اجتماعی و اقتصادی و دارای ویژگی اعتماد متقابل، تعامل اجتماعی، احساس هویت جمعی و گروهی و... است (الوانی و سید نقوی، ۱۳۸۱). اعتماد اجتماعی، مشارکت سیاسی، رضایتمندی و حساسیت سیاسی، از مهم‌ترین مراکز ثقل سرمایه اجتماعی می‌باشند.

اعتماد اجتماعی از انتظار رفتار معتدل و صادقانه میان مجموعه‌ها ناشی می‌شود و به تناسب نوع مجموعه‌ها دارای ابعاد مختلفی است. اعتماد سیاسی یکی از مهم‌ترین جنبه‌های تشکیل‌دهنده قدرت نرم است. اعتماد سیاسی؛ یعنی اعتماد به حکومت، که در اثر رضایت مردم از خدمات دولتی خاص ایجاد می‌شود و با حمایت عام‌تری که عوامل فرهنگی، سیاسی و جمعیت‌شناختی سبب آن می‌شوند، مورد مقایسه قرار می‌گیرد. اعتماد سیاسی مردم سبب افزایش حساسیت سیاسی آنها شده و به تبع میزان مشارکت و مشروعیت سیاسی نظام افزایش می‌یابد. در تعریف حساسیت سیاسی باید به این نکته توجه داشت که این مفهوم تا حد بسیار زیادی با تأثیرگذار بودن فرد در فرایند سیاسی کشور مطابقت دارد. بنابراین، مشارکت سیاسی که می‌تواند زمینه مشروعیت سیاسی دولت را به وجود بیاورد، باید به صورت داوطلبانه، آگاهانه، نهادمند، مستمر و برای تأثیرگذاری بر انتخاب سیاستهای عمومی، اداره امور عمومی یا گزینش رهبران سیاسی در سطوح مختلف حکومتی اعم از محلی یا ملی، با استفاده از روشهای قانونی صورت پذیرد.

اقتدار، سومین رکن قدرت نرم است که از ترکیب سلطه اطلاعاتی و سلطه روانی بر بازیگران نامنی ساز ناشی می‌شود؛ اقتدار به صورت حضور نامحسوس عامل مقتدر در نزد بازیگران نامنی ساز ظاهر می‌شود.

چهارمین رکن قدرت نرم، جذابیت کارگزار قدرت نرم است. جذابیت به معنای احترام و منزلت کارگزار و امنیت نزد مخاطب است.

بنابراین، دولتها و نهادهای مرتبط با آن، مردم و نهادهای مدنی ملی و بین‌المللی، اصلی‌ترین بازیگران عرصه امنیت نرم می‌باشند. در امنیت نرم، «حکومت»، «جامعه مدنی»

و «شهروند» سه بازیگر اصلی هستند (عبدالله‌خانی، ۱۳۸۵). در این چارچوب، جامعه مدنی نقشی واسط میان حکومت و شهروند را ایفا می‌کند. بر این اساس، جامعه مدنی خواسته‌ها و تقاضاهای شهروندان را اخذ کرده، آن را به حکومت منتقل می‌کند و پیگیر مطالبات آنان خواهد بود. در این میان، رسانه‌ها به عنوان یکی از مهم‌ترین منابع سرمایه اجتماعی می‌توانند نقش بسیار مهمی را در افزایش قدرت نرم یک کشور داشته باشند. از سوی دیگر، حکومت نیز مسئول اصلی برقراری نظم و امنیت است؛ با این تأکید که مردم نیز از قدرت سیاسی برخوردار بوده، می‌توانند هم از دولت حمایت کنند و هم آن را مورد نقد قرار دهند و درخواستهای خود را مطرح کنند.

رابطه دیگر میان بازیگران، انتقال وظایف تعیین‌شده از سوی حکومت به مردم از طریق جامعه مدنی است. در امنیت نرم، شهروند و جامعه مدنی به عنوان دو بازیگر اصلی، خود مفاهیمی با بار معنایی گسترده می‌باشند. با توجه به نوع رابطه میان موضوعات مرجع، انسجام سیاسی - اجتماعی به عنوان مرجع پیونددهنده، دارای نقش اساسی است و هر گونه اختلال در این موضوع مرجع باعث گسست اساسی میان حاکمیت به عنوان موضوع مرجع دولت پایه با موضوعات مرجع جامعه پایه خواهد شد. بنابراین، موضوعات مرجع، تعیین‌کننده نهایی وضعیت کشور در چارچوب امنیت نرم بوده، مبنای قدرت نرم در مصونیت بخشی و حفاظت و همچنین جنگ نرم در حمله و ایجاد خطر است. ضمن آنکه رخدادهای امنیتی نیز دارای همبستگی با آن است. جنگ نرم در واقع مجموعه تهدیدهای نرم‌افزاری را در الگوی امنیت نرم تشکیل می‌دهد که آماج اصلی آن موضوعات مرجع امنیت نرم است. بر این اساس، میان جنگ نرم و تهدیدهای مرتبط با آن با آسیب‌پذیری‌ها، یک رابطه همبستگی سطح بالا وجود دارد؛ به طوری که تهدیدهای نرم صرفاً به دنبال بهره‌برداری از آسیب‌های موجود نیست، بلکه یکی از آماج‌های آن ایجاد آسیب‌پذیری است. آسیب‌پذیری بدون واسطه مرتبط با موضوعات مرجع امنیت نرم است و بر اثر اختلال، ناکارآمدی و ضعف ناشی از موضوعات مرجع امنیت نرم ایجاد می‌شود. کانون اصلی قدرت نرم، کارآمدی حکومت در تولید و مهندسی امنیت از یک سو و مدیریت ناامنی از سوی دیگر است. بر این اساس، میان قدرت نرم، جنگ نرم، آسیب‌پذیری‌ها و پدیده‌های نرم‌افزاری ناامنی، رابطه‌ای متقابل وجود دارد. پدیده‌های نرم‌افزاری سر باز کردن تهدیدها و آسیب‌پذیری‌ها، علامت ناتوانی اولیه قدرت نرم در

جلوگیری از ظهور و بروز آن است. اما از سوی دیگر، میان قدرت نرم و جنگ نرم نیز رابطه همبستگی وجود دارد؛ به گونه‌ای که تصعید جنگ نرم می‌تواند حکایت از افول قدرت نرم باشد یا افول جنگ نرم دشمن می‌تواند ناشی از تصعید قدرت نرم خودی باشد.

جایگاه مفهوم براندازی در جنگ نرم

یکی از مفاهیم اساسی در رابطه با جنگ نرم، مفهوم براندازی است. براندازی عبارت است از تغییر نظام سیاسی حاکم بر یک کشور و ایجاد تغییر و تحول اساسی در باورهای اصلی یک نظام، که گاهی از طریق اعمال رفتار خشونت‌آمیز از قبیل کودتا و ترور، تحمیل جنگ و نظایر آن با حذف حاکمان از صحنه سیاسی یک کشور صورت می‌گیرد و گاهی نیز تغییر نظام سیاسی یک کشور از طریق مسالمت‌آمیز و با اجرای برنامه‌ای حساب‌شده و دراز مدت برای نفوذ در ارکان سیاسی یک نظام قابل اجراست. نتیجه هر دو اقدام به تغییر نظام سیاسی و در نهایت، براندازی منجر می‌شود. (اداره سیاسی سپاه، ۱۳۸۱، ص ۴۵)

براندازی شیوه‌های متنوعی دارد. همان‌گونه که گفته شد، تعدادی از آنها به تغییر نظام سیاسی یک کشور از طریق مسالمت‌آمیز و اجرای برنامه‌های مدون بر پایه اقدامات نرم دلالت دارد. از جمله این شیوه‌ها می‌توان به کودتاهای سفید و خزنده، براندازی نرم، انقلاب‌های مخملی، براندازی پارلمنتاریستی و ... اشاره کرد. یکی از بارزترین روش‌های براندازی که به طور مستقیم با امنیت نرم در تقابل است، براندازی نرم است. براندازی نرم عبارت است از: اغوا، غافلگیری، کنترل اراده، تحریف و سازماندهی عمومی مردم در راستای تغییر ساختار و رفتار حاکمیت مبتنی بر قدرت نرم (ارتباطات و تبلیغات) در فرایند تدریجی نمادین و غیر خشونت‌آمیز. این نوع از براندازی چندی است به وسیله کشورهای غربی به خصوص آمریکا مورد استفاده قرار می‌گیرد. براندازی نرم با استفاده از الگوهای چون: وقوع انقلاب‌های مخملین (بر اساس تفکر جهش به سوی دموکراسی و با تکیه بر نخبه‌گرایی)، ایجاد تغییرات سیاسی، فعال‌سازی جنبش‌های اجتماعی و ... صورت می‌پذیرد. در براندازی نرم، افراد و گروه‌ها با استفاده از روش‌های مختلف اعتراضی، مانند بیانیه‌های رسمی، اقدامات دسته‌جمعی نمادین، ایجاد فشار بر دولت، راهپیمایی مردمی و ...، حکومت را تحت فشار گذاشته، در صدد سرنگونی آن بر می‌آیند. (حمزه‌پور، ۱۳۸۶، ص ۱۰-۵)

مهم‌ترین روشی که به اعتقاد طراحان براندازی نرم می‌تواند مورد استفاده قرار گیرد، روش مبارزهٔ مسالمت‌آمیز است. روش مبارزهٔ مسالمت‌آمیز، روشی عمومی برای هدایت اعتراض، مقاومت و مداخله در امور سیاسی، به دور از خشونت فیزیکی است. به اعتقاد جین شارپ، این روش در بعضی شرایط نتایجی که با مبارزات مسالمت‌آمیز به دست می‌آید، با شیوه‌های خشونت‌گرا قابل دستیابی نیست. به اعتقاد وی، روش مبارزاتی مسالمت‌آمیز، به رهبر فرهمند با جاذبه‌های شخصیتی و ظاهری نیاز ندارد و یک روش تقابل فرهنگی بدون نیاز به باورها و اعتقادات مذهبی است. (شارپ و هلوی، ۱۳۸۶، ص ۳۶)

این شیوه بر اساس سه خط مشی کلی پایه‌ریزی می‌شود:

۱. ممانعت؛ شرکت‌کنندگان انجام فعالیت‌هایی را که به طور معمول انجام می‌دهند یا انتظار می‌رود انجام دهند یا توسط قانون یا عرف جامعه معین شده و باید انجام شود، رد می‌کنند.
۲. انجام فعالیت‌های هدفمند؛ شرکت‌کنندگان فعالیت‌هایی را انجام می‌دهند که به طور معمول انجام نمی‌دادند یا انتظار نمی‌رود انجام دهند یا از نظر قانون و عرف جامعه انجامشان ممنوع است.
۳. ترکیبی؛ مرکب از هر دو نوع راهکارها.

این شیوه خود شامل بسیاری از روش‌های خاص است که به سه دستهٔ اصلی گروه‌بندی شده‌اند:

- مبارزات و اعتراضات نمادین، مانند راهپیمایی‌ها، پخش اعلامیه‌ها و شب‌نامه‌ها، پوشیدن لباس‌های هم‌شکل و هم‌رنگ؛
 - عدم همکاری، مانند تحریم انتخابات و عدم حضور در گردهمایی‌ها وابسته به حکومت؛
 - مداخلهٔ دور از خشونت، همانند مبارزهٔ سیاسی در اشکال تحریم انتخابات فریبکارانه، عدم پذیرش مشروعیت حاکمیت، عدم فرمانبرداری بدون نظارت مستقیم و نافرمانی مدنی.
- چانه‌زنی با حاکمیت برای انجام اصلاحات، اعتراض، شیوه‌های تبلیغاتی با تمرکز شیوهٔ زندگی در کشور با کشورهای غربی، تضعیف پایه‌های مشروعیت حکومتی،

فروپاشی ارکان حکومت با تمرکز بر نافرمانی مدنی، اعتراض، عدم همکاری اجتماعی، خودداری نخبگان از معاشرت با مقامات حکومتی، عدم همکاری اقتصادی با دولت از طریق خودداری از پرداخت مالیات، تحریم کالاها و خدماتی که برای دولت درآمدزاست، خارج کردن وجوه نقدی از بانکها، عدم همکاری سیاسی از طریق صدور بیانیه‌هایی که مشروعیت قانونی دولت را زیر سؤال می‌برد، مداخله در امور حکومت و عزاداری سیاسی، از دیگر روشها برای براندازی در جنگ نرم است. (همان)

بسترهای اجتماعی و فرهنگی در جنگ نرم

همان طور که اشاره شد، تمام تمرکز جنگ نرم بر فعالیتهایی با صبغه اجتماعی و فرهنگی به منظور تسیخّر قلبها و مغزهای جامعه هدف بدون خونریزی است. در این شکل از جنگ که پیروزی‌هایش سریع‌تر و تخریب فیزیکی‌اش کمتر است، پذیرش متخاصم نیز راحت‌تر صورت می‌پذیرد. اما آثار و عواقب و معضلات اجتماعی - سیاسی و حتی اقتصادی آن، در بلندمدت برای کشور مغلوب بسیار سنگین‌تر از جنگهای صرفاً نظامی خواهد بود. از میان بردن بصیرت و آگاهی افراد یک جامعه، مهم‌ترین هدف در جنگ نرم محسوب می‌شود که بانیان این جنگ می‌کوشند از طریق روشهای ذیل به آن دست یابند:

۱. مهندسی اختلال‌آمیز هنجارهای اجتماعی

هنجار، مانند هر مفهوم دیگری در علوم اجتماعی، ویژگی نظام اجتماعی است؛ نه ویژگی کنشگر درون آن. هنجار یک نوع شیوه رفتار اجتماعی در فعالیتهای مشترک و کنشهای متقابل و همچنین زندگی فردی است. هنجار اجتماعی چند مشخصه دارد: قاعده و استاندارد رفتار اجتماعی، تنظیم روابط اجتماعی، فعالیت مشترک و کنش اجتماعی، رعایت کردن اکثریت و مجازات در صورت رعایت نکردن. (رفیع‌پور، ۱۳۸۷، ص ۱۸۲)

هنجارها دارای نیرویی فوق‌العاده و غیر قابل تصور هستند که به قول دورکهایم، بر فرد و اراده او تحمیل می‌شوند (گیدنز، ۱۳۸۷، ص ۲). انسانها اگر بتوانند در مقابل هر نیرویی مقاومت کنند، مقاومتشان در مقابل این نیروی هنجاری کم است. تنظیم روابط اجتماعی و ایجاد نظم اجتماعی، مهم‌ترین کارکرد هنجارهای اجتماعی است. هنجارها فقط قاعده

رفتار اجتماعی نیستند؛ آنجا هم که فرد تنهاست و هیچ کس او را کنترل نمی‌کند، رفتارش بر اساس هنجارهای آموخته شده خواهد بود. بنابراین، هنجارها برای زندگی جمعی و نظم اجتماعی الزامی هستند و اگر در شبکه وسیع روابط اجتماعی، هنجارها رعایت نشوند، زندگی اجتماعی مختل و جامعه عملاً فلج می‌شود. در آن صورت، روابط اجتماعی که هدفش تأمین بهتر نیاز انسان است، به طور معکوس عمل می‌کند و هر جا که انسال وارد شبکه روابط اجتماعی می‌شود، باید انتظار داشته باشد که این روابط مانع دستیابی او به هدفش شوند.

البته باید به این نکته مهم توجه داشت که هنجارها همیشه مفید نیستند. اینکه هنجارها مفید هستند یا مضر، بستگی به این دارد که آیا آنها روابط اجتماعی را در مسیر ارضای نیازهای فطری به طور صحیح تنظیم می‌کنند تا انسانها در نهایت به ارضای نیازهای خودشکوفایی و متعالی برسند یا نه؟ بنابراین، هنجارها هم می‌توانند در جهت تعالی انسانها باشند و هم در جهت انحطاط. اگر هنجارها مفید باشند، کارکرد انسانها مفید و اگر هنجارها مضر باشند، کارکرد انسانها نیز مضر خواهد بود.

اهمیت و کارکرد بسیار چشمگیر هنجارهای اجتماعی در جامعه سبب شده است که طراحان جنگ نرم ایجاد اختلال در آن را به عنوان یکی از اهداف بسیار مهم خود قرار دهند. البته برای شناختن و پی بردن به این مسئله، ابتدا باید شناختی از انواع هنجارها به دست آوریم. ضوابطی که برای تشخیص انواع هنجارها به کار برده می‌شوند، عبارتند از: میزان آگاهی مردم از هنجارها (کم یا زیاد)، میزان درونی شدن هنجار (درونی، بیرونی)، مدت زمان پایداری هنجار (کم یا زیاد)، تعداد افراد پیروی کننده (کم یا زیاد)، میزان الزامی بودن هنجار (کم یا زیاد) و میزان رسمی یا غیر رسمی بودن (رسمی یا غیررسمی). (رفعی پور، ۱۳۸۷، ص ۲۰۸)

بر اساس میزان آگاهی، می‌توان سه نوع هنجار؛ یعنی: عادت، آداب و رسوم و قوانین و مقررات را شناسایی کرد. در مورد عادت باید گفت که بسیاری از قاعده‌مندی‌های رفتارهای اجتماعی فقط در پی تکرار به وجود می‌آیند. انسانها در هنگام پیروی از این گونه هنجارها، عموماً آگاهی و وقوف ندارند و اگر از آنها پرسیده شود که چرا آن کار را انجام می‌دهند، یا جوابی ندارند که بدهند یا می‌گویند چون همه این کار را انجام می‌دهند.

در خصوص آداب و رسوم نیز اگر چه مردم بیشتری به آنها عمل کرده‌اند، اما معمولاً جواب توجیه‌کننده و نه منطقی، برای این رفتار خود دارند. اما قوانین و مقررات به صورت منطقی و هدفمند برای تأمین خواسته‌ها و اهداف و منافع مردم تدوین می‌شوند.

در جنگ نرم تلاش می‌شود با کاهش اعتماد افراد به آداب و رسوم و قوانین جامعه خود و شکل دادن جهل عمومی، نوعی رفتار ناآگاهانه، عادت گونه و گله‌ای شکل داده شود. در چنین حالتی، افراد تحت القائنات سردمداران غربی، بدون دلیل منطقی و آگاهی (به علت پیروی اکثر افراد یا تکرار بیش از اندازه یک هنجار) به صورت کورکورانه به هنجارهای مورد علاقه و تبلیغ شده غرب عادت می‌کنند. در چنین حالتی است که افراد، مستعد سوء استفاده و سوق داده شدن به هر مسیری می‌شوند. علاوه بر این، هنجارها نیز پایدارای خود را از دست داده، به سرعت تغییر می‌یابند. اما زمانی جنگ نرم وارد خطرناک‌ترین مرحله خود می‌شود که طراحان آن با استفاده از ابزارهای مختلف جنگ نرم، به تولید موج فشار هنجاری می‌پردازند و این فشار را با پیوندهای احساسی عمیق همراه کرده، از آن برای اهداف مضر خود استفاده می‌کنند. (کوزر و روزنبرگ، ۱۳۷۸) درونی کردن هنجارهای غربی، دیگر راهکاری است که در جنگ نرم مورد استفاده قرار می‌گیرد. در رابطه با هنجارهای درونی می‌توان گفت هنجارهایی هستند که ما آنها را درونی کرده‌ایم و کسی به ما درباره آن قاعده، دستوری نمی‌دهد و ما خود به خود، بدون احساس اجبار بیرونی، از درون، خود را موظف به پیروی می‌دانیم و با میل خود آنها را رعایت می‌کنیم (رفع‌پور، ۱۳۸۷). نکته بسیار مهم این است که با اینکه بیشتر این هنجارهای درونی در هیچ‌جا نوشته نشده‌اند و مجازاتهای رسمی و مشخص نیز برای آنها وجود ندارد، افراد خود را بسیار ملزم به پیروی از آنها می‌دانند؛ زیرا اگر چه مجازاتهای آنها غیر رسمی است، اما تأثیر آنها عموماً قوی‌تر از حتی مجازاتهای رسمی سنگین است. بنابراین، هنجارهای درونی بر اساس سازوکار همشکلی و فشار هنجاری به وجود می‌آیند و دارای نیروی پتانسیل بسیار قوی هستند. این نیرو می‌تواند جامعه را بسازد یا نابود کند. طراحان جنگ نرم می‌کوشند از طریق هدایت و تأثیرگذاری بر روی هنجارهای درونی و درونی کردن هنجارهای مورد نظر خود، کنترل جامعه را در دست گیرند. همچنین می‌کوشند به مردم جامعه هدف القا کنند که هنجارهای جامعه‌شان به طور خودجوش از بین خود مردم

بر نخاسته، بلکه از جانب یک قدرت مافوق برای اعضای جامعه به صورت نوشته، در قالب قوانین و آیین‌نامه‌ها تعیین می‌شوند، بدون اینکه اعضای جامعه در تعیین آن‌ها مشارکت جمعی داشته باشند. در چنین حالتی، این احساس در مردم به وجود می‌آید که این‌ها از بیرون و از بالا، به آن‌ها تحمیل شده و مانع دستیابی آن‌ها به نیازهای مهمشان می‌شود. در چنین حالتی، با عدم رعایت هنجارها، نظم اجتماعی به هم خورده، جامعه دچار آشفتگی و انحرافات اجتماعی یا آنومی می‌شود. آنومی به معنای شرایط بی‌هنجاری است؛ یعنی خلأ اخلاقی، تعلیق قواعد و گاهی بی‌قانونی. نمونه این مسئله را می‌توان در القانات کشورهای غربی در مورد هنجارهای اسلامی به وفور دید.

تقویت هنجارهای ناپایدار، راهکار دیگری است که در جنگ نرم مورد استفاده قرار می‌گیرد. از نظر زمانی، برخی از هنجارها عمری طولانی‌تر دارند، تا جایی که عمر آن‌ها از عمر انسانها یا حتی چندین نسل بیشتر است و برخی دیگر بسیار کوتاه و زودگذرند. «مد» از نوع هنجارهای زودگذر و «سنت» از نوع هنجارهای پایدارتر است (وبر، ۱۳۸۵).

اگر یک هنجار برای مدت طولانی (چند نسل) بماند، به سنت تبدیل و به تدریج جزئی از فرهنگ می‌شود. برای یک نظام اجتماعی سالم، اولاً به هنجارهای مفید و ثانیاً به هنجارهای پایدار (در حدی که نسبت آن‌ها بسیار بیشتر از هنجارهای زودگذر باشند) نیاز داریم. باید توجه داشته باشیم که هر دو شرط هم برای سلامت جامعه لازمند. اگر عمر هنجارهای مفید، کوتاه و عمر هنجارهای مضر طولانی باشد، نظام اجتماعی به فساد کشیده خواهد شد. اگر در یک جامعه، مردم به مد و هنجارهای کوتاه‌مدت عادت کنند، به تدریج از پایداری هنجارهای بلندمدت کاسته می‌شود. در چنین جامعه‌ای، دشوار خواهد بود که بتوان مردم را به هنجارهای پایدار عادت داد. مردم به چیزهای زودگذر دل می‌بندند، به دنبال سراب می‌دوند، به طور مرتب در پی عوامل تکمیل‌کننده دیگر با هم در مسابقه خواهند بود و در نتیجه، از ثبات اجتماعی کاسته خواهد شد. عادت به هنجارهای کوتاه‌مدت در کنار میزان آگاهی کم مردم و پیروی کورکورانه آن‌ها از هنجارها، دو نکته اصلی و به هم پیوسته‌ای است که به راحتی ثبات رفتاری فرد را کاهش خواهند داد. بر همین اساس، طراحان جنگ نرم به راحتی می‌توانند با عقیده‌سازی و تولید فشارهای هنجاری بر روی رفتار آن‌ها تأثیر بگذارند. علاوه بر این، اگر هنجارهای مضر در

جامعه رواج یابد و برای مدت طولانی پایدار بماند، فرهنگ جامعه تغییر خواهد کرد و به جامعه سخت صدمه خواهد زد.

البته باید به این مسئله توجه کرد که ثبات هنجارها و عدم اجازه ورود هنجارهای جدید یا تغییر هنجارها نیز عقب افتادگی و ارتجاع جامعه را در پی دارد. تغییر آگاهانه و علمی هنجارها، پویایی جامعه را در پی دارد.

تلاش برای زیر سؤال بردن مشروعیت هنجارهای سنتی جامعه هدف و رواج ارزشهای غربی و مضر، دیگر راهکار طراحان جنگ نرم در این زمینه است. با از میان رفتن مشروعیت سیستم هنجارهای سنتی و جایگزین شدن ارزشهای مضر غربی، نوعی آشفتگی برای افراد جامعه به وجود می آید. در چنین حالتی، سیستم هنجاری غربی که بدون رهبری متفکرانه و با استفاده از ابزارهای جنگ نرم به وجود آمده است، رفتار عادت گونه، ناآگاهانه و غیر عقلانی را برای افراد جامعه هدف شکل می دهد.

اما مهم ترین تهدید امنیتی در موضوع هنجارها در جنگ نرم «اختلال هنجاری» است. این اختلال را در قالب پنج نوعی «قطبی شدن هنجاری»، «تضاد هنجاری»، «ناپایداری یا تناقض منطقی هنجاری»، «ضعف هنجاری» و «بی هنجاری یا فقدان قواعد هنجاری» می توان توضیح داد. (چلبی، ۱۳۷۵)

قطبی شدن هنجاری به معنای آن است که نیمی از جمعیت جامعه ای معین و بخصوص، بیش از حد متوسط تحت فشار هنجار مورد نظر هستند و نیم دیگر کمتر از حد متوسط. قطبی شدن هنجاری در برابر وضعیت نرمال هنجاری قرار دارد. در وضعیت نرمال، بیشتر جمعیت جامعه، متوسط فشار هنجار مورد نظر را احساس می کنند. در چنین وضعیتی، میزان تعهد و علاقه نسبت به هنجار در بخش اعظمی از جمعیت، امری داخلی یا درونی شده محسوب می شود.

تضاد هنجاری دومین نوع از اختلالات هنجاری است. قطبی شدن هنجاری می تواند زمینه ساز تضاد هنجاری باشد. در وضعیت تضاد هنجاری، دو هنجار یا دو مجموعه هنجار متضاد وجود دارند. اعضای جامعه به صورت دیجیتالی به دو گروه تقسیم می شوند و هر گروه در دو فضای هنجاری متفاوت سیر می کنند. به بیان هندسه تحلیلی، این دو فضا یا

دو صفحه، عمود بر یکدیگرند. نیروی هنجاری که در این دو صفحه متعادل به وجود می‌آید، به دلیل اینکه بردار نیروها معکوس یکدیگرند، همدیگر را کمابیش خنثی می‌کنند. تضاد هنجاری یکی از مهلک‌ترین اختلالات هنجاری است که منجر به کاهش تراکم روابط بین گروهی و در نهایت، کاهش انسجام اجتماعی می‌شود. در واقع، تضاد هنجاری، جامعه را تبدیل به یک جامعه قطعه‌قطعه شده و جزیره‌ای می‌کند. به علاوه، خاص‌گرایی را در جامعه ترویج می‌دهد و خود از آن تأثیر می‌پذیرد. به همین علت، دایره دوستی‌ها محدود و دایره دشمنی‌ها گسترده خواهد شد و نتیجه چنین وضعیتی از لحاظ سیاسی ایجاد بستری مناسب برای ظهور و رشد جریانها و گروههای سیاسی ضد نظام خواهد بود.

ناپایداری هنجاری، سومین نوع از اختلالات هنجاری است که به معنای تناقض منطقی میان دو یا چند هنجار در یک نظام هنجاری است. این اختلال هنجاری عموماً از طریق اشاعه هنجارهای ناهماهنگ از سوی نظام سیاسی، نیروهای سیاسی و جامعه مدنی پدید می‌آید.

ضعف هنجاری به عنوان چهارمین نوع اختلالات هنجاری، به وضعیت نقصان علقه اجتماعی و تعهد نسبت به هنجار در میان بیشتر افراد یک جامعه گفته می‌شود. به عبارت دیگر، هنجار مورد نظر برای اکثر جمعیت دارای فشار کم است.

مجموعه عواملی که توضیح داده شد، می‌توانند انسجام، آگاهی، بصیرت و بینش اجتماعی را زیر سؤال ببرند و جامعه‌ای را دچار مرگ هنجارهای مفید و آماده پذیرش هنجارها، ارزشها و در نتیجه، فرهنگ نامناسب و مضر کنند. ایجاد آمادگی در جامعه هدف برای پذیرش فرهنگ غربی از طریق مهندسی اختلال آمیز هنجاری، از مهم‌ترین بسترهای اجتماعی جنگ نرم محسوب می‌شود.

۲. تهی کردن فرد از خود واقعی

طراحان جنگ نرم می‌کوشند نوعی از خودبیگانگی را برای افراد جامعه هدف به وجود آورند. از خودبیگانگی زمانی رخ می‌دهد که انسان خود را مانند کارگزاری نمی‌بیند که بر پایه درک خودش از جهان عمل می‌کند، بلکه جهان، طبیعت، دیگران و حتی خود

واقعی‌اش، برایش بیگانه‌اند. طراحان جنگ نرم به طرق گوناگون می‌کوشند این از خودبیگانگی را برای افراد جامعه هدف شکل دهند. ایجاد احساس ناتوانی در افراد جامعه به این صورت که آنها حق و ابزار تصمیم‌گیری در زمینه‌های گوناگون سیاسی و اجتماعی را در دست ندارند، ایجاد بی‌معنایی و کاهش توان عمل آگاهانه و با بینش فرد به گونه‌ای که شخص نمی‌داند به چه چیز باید اعتقاد داشته باشد - یعنی زمانی که حداقل معیارهای فردی برای تصمیم‌گیری مشخص نیست - از مهم‌ترین راهکارهای سردمداران جنگ نرم برای تهی کردن فرد از خود واقعی‌اش است. در چنین حالتی، فرد نمی‌تواند هوشمندانه یا با بصیرت و بینش عمل کند و پیش‌بینی‌پذیری رفتارهای فردی نسبت به پیامدهای آینده آن بسیار مشکل می‌شود. طراحان جنگ نرم بیشتر با این رویکرد، زنان جامعه هدف را مد نظر دارند. اگر چه همه اقشار جامعه می‌توانند در کانون توجه طراحان جنگ نرم باشند، اما برخی از راهکارها برای بخش خاصی از جامعه هدف، بیشتر به کار برده می‌شود. بر همین اساس، طراحان جنگ نرم می‌کوشند برای زنان جامعه هدف این تصور را به وجود آورند که قوانین نابرابر جامعه در زمینه‌های مختلف از جمله پوشش، کار، تحصیلات و... سبب ناتوانی اجتماعی آنها شده است. نگاهی به برنامه‌های رسانه‌های غربی نشان می‌دهد که چگونه با القای این مسائل می‌کوشند زنان را به پرخاشگری سیاسی، خانوادگی و اجتماعی بکشانند.

یکی دیگر از روشهای ایجاد از خودبیگانگی در جنگ نرم، در هم شکستن هنجارهای اجتماعی‌ای است که سلوک فردی را نظم می‌بخشند و به عنوان قاعده رفتاری می‌باشند. در چنین حالتی، فرد دچار حالت بی‌معنایی شده و کنترل درونی و بیرونی خود را از دست می‌دهد و نه تنها رفتار فردی از پیش‌بینی‌پذیری خارج، بلکه اعتقاد به بخت و اقبال نیز زیاد می‌شود. بنابراین، مطلوبیت اخلاقی، هماهنگی هدفها و ساختار اجتماعی زیر سؤال می‌رود؛ چون یکی از کلی‌ترین کارکردهای ساختار اجتماعی، فراهم کردن مبنایی برای نظم‌دهی و پیش‌بینی‌پذیری رفتار اجتماعی است. با جدا شدن این دو عنصر، زمینه شورش و تمایل مردم به عرفانهای کاذب و فرقه‌های ساختگی به وجود می‌آید؛ زیرا از یک سو نیازهای ناآگاهانه و فزون‌طلبانه‌ای برای آنها به وسیله طراحان جنگ نرم شکل گرفته و

این گونه القا می‌شود که منشأ دست نیافتن آنها به نیازهایشان، ساختار اجتماعی است. در چنین حالتی، فرد با ساختار اجتماعی بیگانه می‌شود و به شورش تمایل می‌یابد. افراد دیگر هم که معمولاً اکثر جامعه را تشکیل می‌دهند، تحت القانات بازیگران جنگ نرم، چون ناتوان از حل مشکلاتشان تصور می‌شوند، به منابع مرموز ماورایی روی آورده، زمینه گرایش آنها به عرفانها، ادیان کاذب و بخت و اقبال فراهم می‌شود (مرتن، ۱۳۷۶)

طراحان جنگ نرم با استفاده از فنون مختلف تبلیغی، این راهکار را بیشتر برای جوانان جامعه هدف به کار می‌برند.

نوعی دیگر از خودبیگانگی که طراحان جنگ نرم تلاش دارند آن را برای جامعه هدف به وجود آورند، انزواست. این راهکار بیشتر برای روشنفکران جامعه هدف به کار می‌رود. هدف در این راهکار، جدا کردن روشنفکران از معیارهای فرهنگ مردم است؛ به گونه‌ای که روشنفکر از خود، فرهنگ و جامعه‌اش بیگانه شود. روشنفکر منزوی از جامعه، برای هدفها یا باورهایی که در جامعه نوعاً بسیار معتبر است، ارزش پاداشی کم قائل می‌شود. برای مثال می‌توان به روشنفکران دینی یا به تعبیری دیگر تاریک‌اندیشان دینی اشاره کرد که تحت تأثیر القانات غرب برای کوچک‌سازی دین و تضعیف فقه به سلاح مدرنیته غربی متوسل شده و به ایدئولوژی ستیزی، فقه‌ستیزی و دشمنی با دین روی آورده‌اند.

در نهایت باید به سازوکار ایجاد غربت از خویش اشاره کرد که تمام اقشار جامعه را نشانه می‌گیرد. در چنین حالتی فرد با شرایط آرمانی یک جامعه سالم، بیگانه شده و معنای درونی خود را از دست می‌دهد. مدگرایی، مصرف‌گرایی، ستیزه‌جویی و شورش‌طلبی، لاقیدی و لابلالی‌گری اخلاقی و سیاسی، تمایل به بخت و اقبال و ادیان و عرفانهای ساختگی و بی‌مسئولیتی، از پیامدهای اصلی این مسئله است.

۳. ارزش‌آفرینی منفی و تغییر ارزشهای مثبت

ارزشهای اجتماعی از اساسی‌ترین عناصر یک نظام اجتماعی هستند که از طریق کنترل و هدایت آنها می‌توان جامعه را به زوال یا تعالی کشاند. زیرمل ارزش را یک شکل و

طبقه‌بندی جامعه از تصویر یا ظاهر دنیا می‌بیند که ماهیت عمیق آن نه در واحد بودن و یک شکل بودن آن، بلکه در تفاوت آن؛ یعنی در درجه‌بندی بر اساس ارزش است. (واندنبرگ، ۱۳۸۶)

کلوکهون نیز ارزش را این گونه تعریف می‌کند: یک تصوّر و درک برای یک فرد یا یک گروه است درباره‌ی مطلوبیت که بر روی انتخاب روشها، ابزار و عمل تأثیر می‌گذارد و دارای سه بُعد احساسی، شناختی و انتخاب است. (Kluckhohn, 1967)

به طور کلی در تعریف ارزش می‌توان گفت ارزش یک نوع درجه‌بندی، طبقه‌بندی و امتیازبندی پدیده‌هاست از خوب تا بد، یا از مثبت تا منفی. بنابراین، وقتی صحبت از ارزش و ارزشهای اجتماعی می‌کنیم، بیشتر منظور این است که یک پدیده در جامعه امتیاز مثبت به دست آورده است و مردم برای آن ارزش مثبت قائلند.

طراحان جنگ نرم می‌کوشند با ایجاد ارزشهای کاذب برای افراد جامعه (ارزش کاذب ارزشی است که ریشه در نیازهای فطری و واقعی انسان ندارد)، پایه و ارکان اصلی هنجارهای اجتماعی را سست کنند. همچنین می‌کوشند پدیده‌های مضر را به هنجار و ارزش تبدیل کنند. در حادترین مرحله نیز به تغییر ارزشهای جامعه هدف می‌پردازند. بدین صورت که یک ارزش اجتماعی را از حالت اجتماعی و جمعی؛ یعنی از حالت هنجاری بیرون آورند و به جای آن یک ارزش دیگر را به هنجار تبدیل کنند. تلاش برای تغییر ارزشهای مثبتی همانند عفاف و عفت اجتماعی، حجاب، وفاداری به کانون خانواده و تغییر آنها به بی‌بندباری اخلاقی، مهم‌ترین مثال در این روش جنگ نرم است.

۴. نفوذ در بسترهای فرهنگی و تخریب چهره ارزشی آن

بدون تردید فرهنگ یکی از مهم‌ترین و در عین حال پیچیده‌ترین مفاهیم هر جامعه‌ای به خصوص ایران است. افزایش سطح انتظارهای فرهنگی جامعه، شرایط جهانی تبادل یا تهاجم فرهنگی، تغییرات سنی و جنسی جامعه ایرانی و بحرانهای ناشی از برنامه‌های توسعه اقتصادی، زمینه‌های پدید آمدن روندی نو در فرهنگ‌پذیری اجتماعی ایران را شکل داده‌اند. بر همین اساس، بسترهای فرهنگی یکی از مهم‌ترین عرصه‌های جنگ نرم محسوب می‌شوند.

در تعریف فرهنگ، دیدگاه‌های بسیار متفاوتی وجود دارد. مویلان به عنوان یک انسان‌شناس فرهنگی می‌گوید: فرهنگ تمامی اشکال زندگی یک قوم، از جمله پایه‌های فکری آن را تشکیل می‌دهد و این همچنین شامل تمام زمینه‌های فنی موجودیت آن قوم نیز می‌شود. بنابراین، فرهنگ همه چیز و همه بخش‌های زندگی که توسط انسانها به وجود آمده است را در بر می‌گیرد و لذا موضوع مورد بررسی نه فقط یک رشته خاص، بلکه همه علوم تفکری و انسانی است. (رفیع‌پور، ۱۳۸۷، ص ۲۹۷)

مارتین نیز به عنوان یک جامعه‌شناس فرهنگی، فرهنگ را شامل تمام محتواهای فکری و ارزشی می‌داند که زندگی انسانی را از زندگی حیوانی متمایز و برجسته می‌سازد و این، خانواده، اقتصاد، فن، دولت، سیستم دفاعی و ... را نیز در بر می‌گیرد. (Martin, 2002)

ریجوی به عنوان متخصص گروه‌های اجتماعی، فرهنگ را به عنوان یک مجموعه و ذخیره از اطلاعات تعریف می‌کند؛ اطلاعاتی که گروه سازماندهی کرده است و در قالب الگوهای مشخص از قوانین اعتقادات، ارزشها و سبملها مورد استفاده قرار می‌گیرد تا به زندگی گروهی معنی و مفهوم ببخشد. بنابراین، فرهنگ یک سیستم از ایده‌هاست. فرهنگ، هنجارهای یک گروه را در بر می‌گیرد، اما به آن محدود نمی‌شود. (رفیع‌پور، ۱۳۷۸)

منظور ما از فرهنگ در این مقاله، شیوه ویژه‌ای از زندگی است که ارزشها، سنتها، باورها، اهداف مادی و سرزمینی، آن را شکل می‌دهند و نظام بوم‌شناختی پیچیده و پویایی از مردم، اشیاء، جهان‌بینی‌ها، کنشها و شرایطی به شمار می‌آید که در ارتباطات روزمره و اندر کنش اجتماعی دگرگونی می‌یابد. (لال، ۱۳۷۹، ص ۲۱۴)

سردمداران جنگ نرم دریافته‌اند که شرط هر نوع پیشرفت اقتصادی، نظامی و سلطه بر کشورهای دیگر، گسترش فرهنگ خود در کشورهای دیگر و حتی تخریب فرهنگ موجود است. آنها با ملاک قرار دادن این گفته هانتینگتون که در قرن بیست و یکم، جنگ بین فرهنگها روی خواهد داد و فرهنگ متخاصم، فرهنگ اسلامی خواهد بود؛ تلاش می‌کنند برای مقابله با اسلام، در جوامع اسلامی عناصر مضر و مبتدل را به هنجار و ارزش و در نهایت به فرهنگ تبدیل کنند؛ یعنی طراحان جنگ نرم می‌کوشند فرهنگ جامعه هدف را تغییر داده و هنجارها و ارزشهای مبتدل و مضر را جایگزین ارزشهای مثبت کنند. از آنجا که نیازهای اجتماعی یک جامعه تابع ارزشهای آن است، با شکل

گرفتن ارزشهای مضر و مبتدل برای اعضای یک جامعه، نیازهای اجتماعی نیز به ابتدال کشیده می‌شود.

همچنین بنیان جنگ نرم می‌کوشند تنها ظاهری از فرهنگ خود را به جامعه هدف انتقال دهند؛ زیرا با شناخت کم عمق است که افراد آماده اطاعت کورکورانه شده و به مصرف‌کنندگان معتاد ارزشهای مبتدل تبدیل می‌شوند. بنابراین، باید به این نکته مهم توجه داشت که اگر مردم یک جامعه غیر غربی و مسلمان، عمق محتوای فرهنگ غربی را بشناسند، می‌توانند در مورد کارکرد بخشهای مختلف آن و ضررها و زیانهای آن اندیشیده، آنچه کارکردی و مفید است را حفظ کنند و آنچه مضر است را تغییر دهند و خود برای آن، فرهنگ مناسب خودی بیافرینند. در این صورت، افراد به مرحله تفکر و تولید فکر خواهند رسید و هویت فرهنگی خود را حفظ می‌کنند.

همان‌طور که گفتیم مهم‌ترین هدف در عرصه فرهنگی جنگ نرم، گسترش ارزشهای مبتدل و منحرف به جامعه هدف است. البته عدم آگاهی، عملی و علمی فکر نکردن و عدم خلاقیت، سه زمینه‌ای است که می‌تواند موفقیت طراحان جنگ نرم را در این عرصه ممکن سازد. علاوه بر این، سیستم آموزشی ناآگاه و انواع برنامه‌های تلویزیونی که تنها به انتقال محتوای فکری فرهنگ غربی و رواج فرهنگ مصرفی می‌پردازند، می‌توانند موفقیت بنیان جنگ نرم را در جامعه تسهیل کند. در چنین حالتی، افراد جامعه از تفکر فعالانه، خارج و تنها به مصرف‌کنندگان منفعل فکری و ارزشی محصولات غربی تبدیل شده و مستعد هر گونه ناهنجاری و آسیب‌پذیری اجتماعی می‌شوند. همچنین در چنین جوامعی، افراد به سختی و زحمت می‌توانند خود را با محیط سازگار و با تغییرات و دگرگونی‌های تازه و سریع همراه کنند و لذا از این حیث، دارای تأخرهای فرهنگی، بی‌هنجاری و ناهنجاری، کشاکشهای مختلف اجتماعی، از خودبیگانگی و در سطحی وسیع‌تر، بی‌سازمانی و از هم‌گسیختگی اجتماعی هستند. این بی‌نظمی‌ها و بی‌سازمانی‌ها منجر به عدم تعادل و ثبات اجتماعی در مقاطع مختلف زمانی و افزایش آسیب‌پذیری‌ها و تحمیل بحرانهای مختلف اجتماعی می‌شود که نه تنها امنیت ملی - اجتماعی، که امنیت وجودی و هستی‌شناختی این جوامع را با تهدیدهایی جدی مواجه می‌کند. شکل گرفتن فرهنگهای مصرفی، اسراف، التهاب، تخریب و عصیانگری، گسترش رفتارهای هجوآمیز،

شهوترانی، عیش و نوش و عریانگری، از مهم‌ترین اهداف طراحان جنگ نرم در عرصه فرهنگی با رویکرد مذکور محسوب می‌شود. از این طریق، نظام فرهنگی جامعه، تغییر و از تولیدی-کارکردی به مصرفی-تخریبی تبدیل می‌شود. در پی این تغییر فرهنگی، شخصیت‌های مردم جامعه هدف نیز تغییر می‌کند. در نگاه دولتهای غربی، تغییر فرهنگ یک جامعه به فرهنگ مصرفی-تخریبی، بهترین روش موفقیت در جنگ نرم محسوب می‌شود؛ زیرا فرهنگ دارای دینامیزم انتقال است و از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شود و در این حالت، عقب‌افتادگی نسل‌های متوالی یک جامعه تضمین می‌شود.

۵. سرمایه‌سوزی اجتماعی

امروزه سرمایه اجتماعی، نقشی بسیار مهم‌تر از سرمایه فیزیکی و انسانی در جوامع، به خصوص در زمینه امور حکومتی، تقویت مشروعیت سیاسی و افزایش قدرت نرم ایفا می‌کند. در غیاب سرمایه اجتماعی، سایر سرمایه‌ها اثربخشی خود را از دست می‌دهند و بدون سرمایه اجتماعی، پیمودن راههای توسعه و تکامل فرهنگی و اقتصادی، ناهموار و دشوار می‌شوند. بر همین اساس، طراحان جنگ نرم می‌کوشند سرمایه‌های اجتماعی جامعه هدف را به طرق مختلف کاهش دهند. متغیر سرمایه اجتماعی در دو بُعد ذهنی و عینی تعریف می‌شود. در بُعد ذهنی، چهار مؤلفه «اعتماد عمومی»، «اعتماد به دولت»، «آگاهی» و «انسجام اجتماعی» و در بُعد عینی سه مؤلفه «مشارکت غیر رسمی همیارانه»، «مشارکت غیر رسمی خیریه‌ای» و «مشارکت غیر رسمی مذهبی» قرار می‌گیرند. در تعریف سرمایه اجتماعی می‌توان گفت سرمایه اجتماعی، شبکه‌ای از روابط و پیوندهای مبتنی بر اعتماد اجتماعی بین فردی و تعاملات افراد با نهادها، سازمانها و گروههای اجتماعی و همچنین آگاهی و مشارکت غیر رسمی است که قرین همبستگی و انسجام اجتماعی و برخورداری افراد و گروهها از حمایت و انرژی لازم برای تسهیل کنشها در جهت تحقق اهداف فردی و جمعی است. (عبدالهی و موسوی، ۱۳۸۶، ص ۲۱۲)

شاخص آگاهی، شامل مجموعه افکار، عقاید و حساسیت نسبت به زندگی اجتماعی و سیاسی بوده و پیش‌شرط شناختی ضروری و شکل فعال‌تر مسئولیت مدنی است که باعث علاقه‌مندی و دل‌نگرانی نسبت به زندگی سیاسی و اجتماعی می‌شود. (ناطق‌پور و فیروزآبادی، ۱۳۸۵)

اعتماد اجتماعی نیز دلالت بر انتظارات و تعهدات اکتسابی و تأیید شده به لحاظ اجتماعی دارد که افراد نسبت به یکدیگر و نسبت به سازمانها و نهادهای مربوط به زندگی اجتماعی شان دارند و قرین با رابطه متقابل تعمیم یافته است. (ازکیا و غفاری، ۱۳۸۳، ص ۹۹)

اعتماد اجتماعی خود به دو مقوله تقسیم شده است:

الف) اعتماد مردم به همدیگر (اعتماد عمومی)؛ دلالت بر این دارد که مردم چقدر در روابط روزمره، قراردادهای داد و ستدها و همکاریهای جمعی شان، یکدیگر را صادق می‌شمارند و عمل به تعهدات و انتظارات متقابل را که مبتنی بر ارزشها و هنجارهای جامعه است، واجب می‌شمارند.

ب) اعتماد مردم به دولت (اعتماد نهادی)؛ دلالت بر میزان مقبولیت، کارایی، رضایت و اعتمادی دارد که مردم نسبت به دولت، ادارات دولتی و کارکنان آن دارند.

مؤلفه بعدی سرمایه اجتماعی، انسجام اجتماعی است؛ توافقی جمعی میان اعضای یک جامعه که حاصل پذیرش و درونی کردن نظام ارزشی - هنجاری یک جامعه و وجود تعلق جمعی (احساس ما کردن) و تراکمی از وجود تعامل در میان افراد آن جامعه است (ازکیا و غفاری، ۱۳۸۰، ص ۱۱۰). انسجام اجتماعی؛ یعنی احساس تعلق و همانندی با یک کل که نتیجه تأثیر متغیرهای سطح کلان بر روی شخصیت افراد است. در صورتی که افراد احساس همنوایی با کل داشته باشند، انسجام اجتماعی تحقق پذیرفته است.

مؤلفه آخر سرمایه اجتماعی، مؤلفه مشارکت غیر رسمی است. پاتنام می‌گوید: همکاری داوطلبانه در جامعه‌ای که سرمایه اجتماعی عظیمی را در شکل هنجارهای عمل متقابل و شبکه‌های مشارکت مدنی به ارث برده‌اند، بهتر صورت می‌گیرد. شبکه‌های مشارکت مدنی، یکی از اجزای ضروری سرمایه اجتماعی‌اند و هر چه این شبکه‌ها متراکم‌تر باشند، احتمال همکاری شهروندان در جهت منافع متقابل بیشتر است. شبکه‌های مشارکت مدنی ارتباطات را تسهیل می‌کنند و جریان اطلاعات را در مورد قابل اعتماد بودن افراد بهبود می‌بخشند.

حال با تعریفی که از سرمایه اجتماعی و ابعاد عینی و ذهنی آن به عمل آمد، در ادامه مقاله به بررسی راهکارهای بنیان جنگ نرم برای کاهش سرمایه اجتماعی می‌پردازیم.

الف) خدشه وارد کردن بر اعتماد سیاسی

اعتماد سیاسی مفهومی چند بُعدی و تا حدودی مبهم است که در بر گیرنده عوامل عام و نظام‌وار از قبیل مشروعیت بخشیدن به نظام اجرایی، سیاسی و همچنین تجربه‌های خاص‌تری با حکومت و خدمات آن و رابطه تعاملی بین این دو است. اعتماد سیاسی؛ یعنی اعتماد به حکومت که در اثر رضایت مردم از خدمات دولتی خاص ایجاد می‌شود و با حمایت عام‌تری که عوامل فرهنگی، سیاسی و جمعیت‌شناختی سبب آن می‌شوند، مورد مقایسه قرار می‌گیرد. بر این اساس، باید به نکته‌های ذیل توجه کرد:

اعتماد مردم به حکومت، یک ویژگی عام است. به عبارت دیگر؛ میزان بالای اعتماد به یک نهاد، اعتماد به نهادهای دیگر را افزایش می‌دهد. متغیرهای فرهنگی - سیاسی بر نوسان میزان اعتماد مردم به حکومت تأثیر کلی دارد. در این تحقیق، مهم‌ترین عاملی که می‌تواند سبب رضایتمندی مردم شده مسئولیت‌پذیری و پاسخگویی دولت در برابر نیازهای اقتصادی و سیاسی مردم است. شهروندانی که از خدمات دولتی احساس رضایت می‌کنند، در مقایسه با افراد ناراضی از میزان اعتماد بالاتری به نهادهای حکومتی برخوردارند. شهروندان به مقامات دولتی‌ای که در ارتباط نزدیک با آنها هستند، اعتماد می‌کنند و مقامات دولتی دور از دسترس را کم تحرک، فاقد صلاحیت و فریبکار می‌دانند. این تناقض‌گویی تا حدودی نتیجه لفاظی سیاسی و جنجالهای عوامل اجرایی و سیاسی از طریق رسانه‌های گروهی و همچنین به دلیل کناره‌گیری شهروندان از زندگی سیاسی است. اعتماد به حکومت در معنی خاص آن، به توصیف / بیستون، با دو عامل اصلی روند و بازده سنجیده می‌شود. بخش روند، مربوط می‌شود به مسائلی نظیر نحوه فرایند تصمیم‌گیری سازماندهی شده و بخش بازده، به کارآمدی بیشتر دولت. بنابراین، اعتماد به حکومت دو بُعد شخصی و نهادی دارد. یک عامل مهم تعیین‌کننده تأثیر رضایت از خدمات بر میزان افزایش اعتماد به حکومت، افزایش اهمیت نقش سیاسی مردم است. بنابراین، مشارکت فعال سیاسی، زاینده این اعتماد مردم به کارآمدی دولتی است. طراحان جنگ نرم می‌کوشند با زیر سؤال بردن مسئولیت‌پذیری و خدمات دولت، بر اعتماد سیاسی افراد خدشه وارد کنند و مشروعیت دولت را کاهش دهند.

ب) زیر سؤال بردن مشروعیت دولتی و ایجاد شکاف میان ایدئولوژی دولت با هویت‌های اجتماعی مشروعیت، مفهومی علمی و مطرح در ادبیات سیاسی است و آن را می‌توان بر سه پایه معنا کرد: پایه اول، «مقبولیت» و به معنای میزان پذیرش ایده دولت توسط آحاد مردم و نخبگان جامعه و دولتهای دیگر است. پایه دوم، «سندیت» است؛ یعنی میزان مستند بودن ایده یا ایدئولوژی به آن مکتب فکری و دینی که از آن الهام گرفته است. «عملکرد و کارایی» سومین پایه مشروعیت را تعیین می‌کند و به معنای میزان توانمندی ایدئولوژی در سازماندهی دولت یا میزان انطباق مختصات و ویژگی‌های ایده دولت با شرایط و مختصات محلی و بین‌المللی و امکان عملکرد مثبت با توجه به چنین شرایطی است. بانیان جنگ نرم می‌کوشند با استفاده از راهکارهای ذیل، ثبات مشروعیت دولت هدف را دچار تنزل کرده، به سمت بی‌ثباتی و در بدترین وضعیت به سوی بحران مشروعیت حرکت دهند:

۱. ایجاد شکاف میان ایدئولوژی دولت و منع ایدئولوژی؛
۲. ایجاد شکاف میان ایدئولوژی دولت هدف با ایدئولوژی‌های بین‌المللی؛
۳. ایجاد شکاف میان ایدئولوژی دولت و هویت‌های مسلط جامعه؛
۴. ایجاد شکاف‌های درونی ایدئولوژی خودی.

اگر چه تمام راهکارهای مذکور خطرناک است، اما ایجاد شکاف میان ایدئولوژی دولت و هویت‌های مسلط جامعه از همه خطرناک‌تر است؛ زیرا چنین شکاف‌هایی می‌توانند منجر به انقلاب، جنگ داخلی یا فروپاشی اجتماعی شوند. بنابراین، خطرناک‌ترین شکافها، که بزرگ‌ترین و بنیادی‌ترین پدیده‌های ناامنی را به همراه خواهند داشت، شکاف میان ایدئولوژی دولت با هویت‌های اجتماعی است. در چنین حالتی، تهدیدهای جنگ نرم متوجه امنیت اجتماعی شده و با ایجاد احساس عدم امنیت شغلی، روانی، سیاسی، اقتصادی و قضایی برای هویت‌های قومی زمینه بحرانهای گسترده اجتماعی و گسست انسجام اجتماعی را فراهم می‌آورد. گسست انسجام اجتماعی و گسست سیاسی دو چهره بسیار مهم از این شکاف است.

ب-۱) ایجاد گسست در انسجام اجتماعی

در روان‌شناسی اجتماعی از پدیده‌ای به عنوان روح نزدیک بودن یا عدم آن در یک جامعه یا گروه سخن می‌گویند که اثر مهمی روی رفتار افراد جامعه به جا می‌گذارد. در گروه‌های اجتماعی می‌توان به آسانی این مسئله را شناسایی و آثار و پیامدهای وجودی و ملموس آن را ردگیری کرد. در تعریف انسجام می‌توان چنین عنوان کرد: ویژگی‌ای است که در آن نیروی اعمال شده بر اعضا و جامعه برای ماندن در گروه بیش از کل نیروهایی است که می‌کوشد آنان را به ترک گروه وادار سازد و انسجام ایشان را از میان بردارد. به سخن دیگر؛ گروهها و جوامعی که در آنها اعضا یکدیگر را دوست دارند و می‌خواهند در حضور یکدیگر باقی بمانند و فعالیت کنند، گروهها و جوامع منسجم هستند. چنان که گروهها یا جوامعی که اعضای آن به یکدیگر جذب نشده‌اند، جوامع از هم پاشیده‌ای هستند که از نظر سطح انسجام در پایین‌ترین حد خود قرار دارند.

انسجام اجتماعی نیز نوعی همبستگی و پیوند شدید عاطفی بین اعضای جامعه است که آنان را به منزله اندامی هماهنگ برای مقابله با دشمنان و خطرات مهیا می‌کند (مگنوس، ۲۰۰۴). افزایش عملکرد و کارایی اجتماعی، رشد و توسعه کشور و آمادگی برای مقابله با دشمنان، از مهم‌ترین کارکردهای انسجام اجتماعی است. بنابراین، رمز بقای جامعه در انسجام آن جامعه است. مقابله با گروهها و دسته‌های واگرا و جدایی طلب، برجسته‌سازی دشمن مشترک و اهداف و منافع مشترک، از مهم‌ترین عوامل ایجاد انسجام اجتماعی است. البته مذهب و وجود رابطه افقی مسئولان و مردم نیز شرط بسیار مهمی در تحکیم انسجام اجتماعی است. بانیان جنگ نرم می‌کوشند با ایجاد گسستهای قومی و افزایش احساسات واگرایانه در جامعه، زمینه گسست در انسجام اجتماعی آن جامعه را به وجود آورند.

ب-۲) ایجاد گسستهای سیاسی

گسستهای سیاسی یکی از گسستهای مهم در امنیت نرم و به معنای ضعف در وفاق سیاسی است. بر همین اساس، بانیان جنگ نرم می‌کوشند به یکی از اشکال ذیل این گسستها را شکل دهند:

- **گسست میان حکومت و حاکمیت؛** در واقع گسست میان مثلاً قوای سه‌گانه با رهبری نظام است که به صورت ضعف در ارکان وفاق سیاسی ظهور می‌یابد.
 - **گسست میان مردم و حاکمیت؛** یکی از مهم‌ترین گسستهای سیاسی است که بر اثر ضعف در رابطه میان رهبری کشور و مردم در چارچوب ارکان وفاق سیاسی پدید می‌آید.
 - **گسست حکومت و مردم؛** به شکاف میان مردم و قوای سه‌گانه به خصوص قوه مجریه مربوط می‌شود.
 - **گسست میان قوای حکومتی با یکدیگر؛** می‌تواند بین نیروهای مسلح با یکدیگر، نیروهای مسلح با قوه مجریه یا قوه مجریه با قوه مقننه حاصل آید که البته مهم‌ترین گسست، مورد اول و مردم است و موارد دیگر در حکومت‌های مبتنی بر تفکیک قوا همواره امکان ظهور و بروز دارد.
 - **گسست نخبگان با حکومت و حاکمیت؛** به شکاف میان خواص جامعه به خصوص رهبران، ایدئولوگها، گروه‌های مرجع با حکومت مربوط می‌شود و از گسستهای مهم در امنیت نرم است.
- شکل گرفتن هر کدام از این گسستها ضربه سختی را بر وفاق سیاسی جامعه وارد می‌کند. گسست میان مردم و رهبری، خطرناک‌ترین گسستی است که می‌تواند زمینه موفقیت جنگ نرم را فراهم کند؛ زیرا همان گونه که انقلاب اسلامی ایران به وضوح نشان داده است، رهبر نقش بسیار مهمی در از میان راندن تهدیدها، حفظ و بسط انسجام اجتماعی، سازماندهی و بسیج مردم، افزایش شجاعت‌ورزی مردم، افزایش سطح تحمل مردم در برابر فشارها، معنی‌دار کردن مبارزات و مقاومت‌های مردم دارد.

ج) ایجاد نارضایتی سیاسی و فراگیر کردن آن

به اعتقاد اکثر نظریه‌پردازان، رضایت سیاسی در چارچوب کلی رضایت از زندگی قرار دارد. رضایت از زندگی منعکس‌کننده احساس و نظر کلی افراد یک جامعه نسبت به محیطی است که در آن زندگی می‌کنند. به طور کلی می‌توان رضایت از زندگی را تا حدود زیادی به رهایی فرد از احساس نیاز و ترس دانست. بنابراین، احساس رضایت از

زندگی به علت وجود امنیت عینی و ذهنی در جامعه منتج شده و تأثیر بسیار مهمی بر فرهنگ مدنی یک جامعه دارد. رضایت سیاسی به رضایت مردم از عملکرد دولت مربوط می‌شود.

هر چند رضایت از زندگی یک احساس درونی است، اما می‌توان آن را ناشی از تجربه‌های فردی در جهان بیرون در نظر گرفت. رضایت از زندگی ابتدا ذیل مفهومی کلی‌تر از کیفیت زندگی و در واکنش به سنجش‌های امنیت اقتصادی طرح شد، اما به زودی به حوزه‌ای مستقل و مهم تبدیل شد. مسئله اصلی در تمام برداشتهای کیفیت زندگی این است که مجموعه سیاستهای اتخاذ شده به وسیله دولت در زمینه‌های گوناگون چه تأثیری را بر مخاطب این سیاستها می‌گذارد و آنها چگونه چنین سیاستهایی را تجربه می‌کنند. به عبارت دیگر، در بررسی مفهوم کیفیت زندگی و رضایت از زندگی، تأکید از آثار عینی سیاستها و تحولات، به آثار ذهنی آنها در افراد معطوف می‌شود. بنابراین، در بررسی مفهوم رضایت از زندگی نه اوضاع و شرایط عینی، بلکه ارزیابی افراد از این شرایط و احساس درونی ناشی از این ارزیابی مورد توجه قرار می‌گیرد. بر اساس نتایج پژوهشهای افرادی همچون مک‌کلاسی و شار (۱۹۶۳) می‌توان رضایت از زندگی را نوعی نشانه در نظر گرفت. بر این اساس، مشاهده سطوح پایین رضایت از زندگی را تا حدودی می‌توان نشانه وجود عدم احساس امنیت، انزوای اجتماعی، بی‌قدرتی و... در جامعه دانست. اهمیت دیگر مفهوم رضایت از زندگی در نقشی است که در تداوم نظم اجتماعی ایفا می‌کند. اینگلههارت اهمیت رضایت از زندگی را که به اعتقاد وی با احساس امنیت ناشی از رهایی از نیاز و رهایی از ترس مرتبط است، در چارچوب فرهنگ مدنی مورد توجه قرار می‌دهد. فرهنگ مدنی شامل مجموعه شاخصهای رضایت از زندگی، اعتماد به یکدیگر و رضایت سیاسی در نظر گرفته شده است. این شاخصها به طور مستقیم بر وفاداری آگاهانه مردم از دولت و حفظ نظم موجود و مشارکت سیاسی تأثیرگذار است.

به طور کلی احساس امنیت سیاسی، مالی، جسمی و... تأثیر بسیار مهمی بر رضایت افراد از زندگی دارد. بر اساس چارچوب مورد نظر اینگلههارت، عدم رهایی فرد از احساس نیاز و ترس (ناامنی)، منجر به کاهش رضایت فرد از زندگی شده و این مسئله

تأثیر مستقیمی بر فرهنگ مدنی (رضایت سیاسی، میزان بحث سیاسی، اعتماد به یکدیگر، حمایت از نظم اجتماعی و مشارکت آگاهانه) دارد. بر اساس پژوهشهای اینگلههارت، رضایت از زندگی، همبستگی قابل توجهی با انزوای اجتماعی و احساس بی‌قدرتی دارد. عدم رضایت از زندگی باعث انزوای اجتماعی افراد و احساس بی‌قدرتی در آنها می‌شود که نتیجه آن را در صحنه سیاسی جامعه می‌توان به صورت عدم حساسیت سیاسی و عدم احساس تأثیرگذاری سیاسی مشاهده کرد (اینگلههارت، ۱۳۷۳). این دو متغیر؛ یعنی حساسیت سیاسی و احساس تأثیرگذاری سیاسی، تأثیر قابل توجهی بر میزان تمایل افراد به مشارکت در امور سیاسی می‌گذارند. همچنین بر اساس یافته‌های وی، گرایش به تغییرات بنیادین در جامعه و دگرگونی وضع موجود، همبستگی منفی با رضایت از زندگی نشان می‌دهد. بنابراین، هر چه در جامعه‌ای، رضایت افراد از زندگی بالا باشد و میزان حساسیت سیاسی، احساس تأثیرگذاری سیاسی و مشارکت سیاسی بیشتر باشد، احساس تعلق، تعهد و وفاداری نسبت به جامعه بیشتر و تمایل به حفظ وضع موجود بیشتر است. در صورتی که مردم در جامعه‌ای از زندگی رضایت نداشته و در کل احساس امنیت نکنند و معتقد باشند که در صورت بروز آرا و نظرات خود با آنها برخورد می‌شود، کم‌کم نسبت به نظام حاکم بی‌تفاوت شده، وفاداری و حمایت آگاهانه آنها از دولت کاهش یافته و آرا و نظرات خود را به صورت انزوای سیاسی، اعتراض، اعتصاب، اغتشاش و شورش نشان می‌دهند. این شکل از بیان افکار می‌تواند بی‌ثباتی سیاسی و بحران امنیتی برای دولت بیافریند.

به طور کلی نارضایتی از چند جنبه قابل تأمل است: اول اینکه، الزاماً و تماماً ناشی از ناکارآمدی حکومت به معنای واقعی و عینی نیست، بلکه ممکن است بخشی از نارضایتی‌ها ناشی از سوءتفاهم و اطلاعات غلط باشد. دوم آنکه، میان نارضایتی و انتظارات فزاینده رابطه وجود دارد؛ یعنی گاهی کارآمدی حکومت در مقایسه با قدرتهای مشابه (از جهت ظرفیتهای و منابع درآمدی) در حد قابل قبول کمترین میزان قرار دارد؛ اما انتظارات مردم بیش از حد و مثلاً به اندازه کشوری قوی با ظرفیتهای مالی گسترده است؛ سوم، نارضایتی ناشی از انتظارات ایجادشده به وسیله حکومت است. در اینجا حکومت

بدون محاسبه ظرفیتهای خود، چنین انتظاراتی را ایجاد کرده و در واقع؛ به انتظارات مردم دامن زده است؛ در حالی که نه ساختارها و نه ظرفیتهای موجود در بهترین و مطلوبترین وضعیت، توانایی پاسخگویی به انتظارات ایجادشده را ندارند؛ چهارم، نارضایتی ناشی از انتظارات تحقق نیافته عمومی مردم مانند هر کشوری با سطح امکانات و توانمندیهای کشور مورد نظر است؛ یعنی واقعی، عینی، صحیح و بدون اطلاعات غلط و نیز منطبق بر ظرفیتهای و توانمندیهاست و پنجم، نارضایتی ناشی از ناامیدی است؛ یعنی به علت فقدان امید به آینده، نارضایتی از همین حالا شکل می گیرد. (فایراند، ۱۳۷۹)

از آنجا که نارضایتی از اوضاع سیاسی، اجتماعی و اقتصادی کشور، از میزان دل بستگی ملی می کاهد، آستانه تحمل در برابر فشارها و تهدیدها را تقلیل می دهد، بر آمادگی شهروندان برای دست یازیدن به کنشهای مخالفت جویانه می افزاید، آسیب پذیری اجتماعی و روانی را افزایش می دهد و زمینه بروز تعارض و کشمکش را در جامعه فراهم می سازد، طراحان جنگ نرم می کوشند با القای ناکارآمدی و غیر مسئول بودن مقامات دولتی، رضایت سیاسی مردم را کاهش دهند.

د) ایجاد بیگانگی سیاسی و کاهش حساسیت سیاسی

مفهوم حساسیت سیاسی تا حد بسیار زیادی با تأثیرگذار بودن فرد در فرایند سیاسی کشور مطابقت دارد. مهمترین عاملی که سبب کاهش حساسیت سیاسی می شود بیگانگی سیاسی است. بیگانگی سیاسی به حالتی اطلاق می شود که فرد خود را به عنوان بخشی از نظام سیاسی - اجتماعی جامعه به شمار نمی آورد و این احساس به او دست می دهد که رأی او موجب تغییری نمی شود. بیگانگی سیاسی - اجتماعی نیز بر پایه تقسیم بندی می تواند به اشکال گوناگون احساس بی قدرتی، بی معنی بودن، بی هنجاری و احساس بیزاری و تنفر بروز کند. در احساس بی قدرتی سیاسی، فرد معتقد است نتایج انتخابات توسط نخبگان قدرتمند و با نفوذ کنترل می شود و کنش او تغییری ایجاد نمی کند. احساس بی معنایی سیاسی هنگامی رخ می دهد که فرد بین نامزدها تفاوتی حس نمی کند

یا اینکه به دلیل عدم اطلاعات لازم، اتخاذ تصمیم عاقلانه را امکان‌ناپذیر بداند. بی‌هنجاری سیاسی- اجتماعی هنگامی به وجود می‌آید که فرد برای رسیدن به اهداف خود، معیارهای رفتار سیاسی را نادیده بگیرد و اخلاق سیاسی برای او بی‌ارزش شود. از خود بی‌زاری سیاسی عبارت است از عدم رضایت و خشنودی فرد از شرکت در فعالیتهای سیاسی و مشارکت اجتماعی. در این حالت، فعالیتهای فردی و شخصی بیش از انجام وظایف شهروندی نظیر شرکت در انتخابات ارضا کننده است. بانیان جنگ نرم می‌کوشند با ایجاد بیگانگی سیاسی برای افراد جامعه مورد نظر، حساسیت آنها را نسبت به سیاست کاهش داده و مشارکت مسئولانه و هدفمند آنها را به رفتارهای پرخاشگرانه سیاسی، اغتشاش و شورش تغییر دهند.

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

با نگاهی به مفهوم، روشها، اهداف و بسترهای اجتماعی و فرهنگی جنگ نرم می‌توان گفت که تهی کردن افراد یک جامعه از بینش صحیح و دستکاری اختلال‌آمیز در بصیرت و آگاهی افراد، هدف اصلی جنگ نرم محسوب می‌شود. به طور معمول انسانها در برخورد با پدیده‌های محیط زندگی، آنها را با طرز تلقی، برداشت، ذهنیت و در یک کلام، بینش خود ارزیابی می‌کنند. بینش انسانها که قضاوت آنها نسبت به خود و دنیای اطرافشان را شکل می‌دهد، بین دو حد خودبینی و جهان‌بینی محصور است. بنابراین، قضاوت‌های ما هم از اوضاع و پدیده‌های اطرافمان، متکی و موکول به مرتبه‌ای از آگاهی‌های اولیه و زیرساختهای ذهنی ماست که بین این دو مرز قرار دارد. گزینه، احساس، تعقل، معرفت علمی، فلسفی و دینی، از عناصر بسیار مهم تشکیل‌دهنده بینش انسانها می‌باشند. به طور حتم فردی که بینشش تنها بر اساس غرایز و احساسات شکل می‌گیرد، رفتارها، باورها، ارزشها و هنجارهایی کاملاً متفاوت از فردی دارد که مبنای بینشش را معرفت علمی، فلسفی و دینی تشکیل می‌دهد؛ زیرا این بینش افراد است که به نحوه رفتار و افکار افراد شکل داده، روش آنان را در تفسیر، تحلیل و پژوهش پدیده‌ها معین می‌کند.

در یک جمع‌بندی کلی، سه عنصر اصلی را می‌توان در ساختار بینش فرد مؤثر

دانست: ارزشها، باورها و آگاهی‌ها. ارزشها چیزی نیستند جز ترجیحات انسان از یک نمود و حالت از حقیقت نسبت به حالت دیگر. باورها نیز عبارتند از: ایمان و اعتقادی که ما نسبت به وجهی از واقعیت داریم که آن را حقیقی، آزموده شده و دانسته تلقی می‌کنیم. آگاهی‌ها هم عبارتند از: اطلاعاتی که از محیط به دست می‌آید. آگاهی‌ها، عناصر کلیدی در شکل‌دهی به نظام ادراکی و ایجاد تغییر در آن می‌باشند. دریافتهای جدید از محیط باعث تجدید نظر در آگاهی‌ها و در نتیجه، تأثیرگذاری بر باورها و ارزشها و لاجرم بینش می‌شود. البته لازم به ذکر است که از نظر روان‌شناسی فردی، معمولاً انسانها در تغییر ارزشها و باورهای خود بسیار مقاوم هستند و به ندرت حاضر می‌شوند رفتار خود را از طریق موعظه، نصیحت، اجبار و حتی اضطراب تغییر دهند. در واقع؛ این یک نظریه روان‌شناسی اجتماعی، معروف به «آگاهی ناسازگار»^۱ است که می‌گوید: هنگامی که یک ارزش یا اعتقاد عمیق با پیام جدیدی مواجه می‌شود، در مقابل آن مقاومت کرده، آن را پس می‌زند.

حال این سؤال مطرح می‌شود که طراحان جنگ نرم چگونه با تأثیر بر بینش افراد و دستکاری منطق و ذهن آنها می‌توانند ارزشها، هنجارها، باورها و آگاهی‌های مخاطبان را در جهت منافع خود تغییر دهند؟ برای پاسخ به این سؤال، می‌توان نگاهی به چگونگی تلاش آنها برای تصویرسازی ذهنی و تبلیغات داشت.

نظریه تصویر ذهنی با وجود آنکه نظریه جدیدی نیست، اما برداشتها و حوزه‌های استفاده از آن جدید بوده و طی سالهای اخیر در همه ابعاد زندگی بشر، اعم از مدیریت، روان‌شناسی، عملیات روانی و خبرپراکنی، کارایی خود را نشان داده است. تصویر ذهنی همان تصویری است که از خویشتن خویش داریم. بر اساس این نظریه، انسان بیش از آنکه با واقعیات سر و کار داشته باشد، با برداشتی که از واقعیت دارد، سر و کار دارد و در نهایت نیز بر اساس همین برداشتها و تصاویر تصمیم‌گیری می‌کند. انسان به دلیل محدودیتهایی که دارد، همیشه نه بر مبنای واقعیات صرف، بلکه بر مبنای برداشتهای خود از واقعیات قضاوت کرده و تصمیم‌گیری می‌کند. چون تجربیات، دانش، علایق و

گرایشهای فردی در ایجاد تصاویر ذهنی مؤثرند، لذا افراد از یک موضوع واحد، برداشتهای یکسان ندارند و به همین دلیل، در مقابل موضوع واحد، واکنشهای متفاوت از خود نشان می‌دهند. امروزه کشورها با استفاده از رسانه‌ها و عملیات روانی تلاش می‌کنند تصویر ذهنی خود را نزد دیگران آن‌طور که خود می‌خواهند شکل دهند؛ حتی اگر در عالم واقع این‌گونه نباشند. در واقع، آنان با تصویر ذهنی، افکار عمومی جهانیان را به سمت مورد نظر خود هدایت و مدیریت می‌کنند. علاوه بر دولت‌ها، ملت‌ها نیز بر اساس تصویر ذهنی عمل می‌کنند. ممکن است کشوری یا دولتی آن‌قدر قوی نباشد که دیگران تصور می‌کنند، اما با استفاده از شگردهای روانی، از خود، کشوری مقتدر و آسیب‌ناپذیر به تصویر می‌کشند.

اگر با این دیدگاه به تهدیدهای نرم بنگریم، می‌توانیم به این نکته پی ببریم که تهدیدها نیز از جنس تصاویرند و تصاویر، مبنای تصمیمات. این تصاویر در افراد احساسهای واقعی و متفاوتی ایجاد می‌کنند. تصاویر مجازی‌اند، اما احساسات واقعی. بنابراین، رسانه‌ها نقش بسیار مهمی در تصویرسازی ذهنی دارند.

یکی از فنون بسیار مهمی که برای کنترل اذهان و تصویرسازی ذهنی از آن استفاده می‌شود، تبلیغات است. تبلیغات عبارت است از هنر و عمل انتشار اطلاعات در بین تعداد زیادی از افراد. این اطلاعات بسته به سرشت تبلیغات، ممکن است درست یا غلط باشد. در تبلیغات فریبکارانه تلاش می‌شود با استفاده از فنون مختلف تبلیغاتی، ارزشها و باورهای کشور هدف تغییر کند. تبلیغات فریبکارانه که رکن اصلی جنگ نرم محسوب می‌شود، به دنبال کنترل رفتار افراد به یک شیوه خاص است. فنون مورد استفاده در تبلیغات فریبکارانه، به آرمانها، مشکلات و نیازهای انسان بستگی دارد. از جمله این فنون می‌توان به ترس از ناامنی، نیاز به امنیت، اقتدار انسانی، اقناع، نسبی بودن حقایق، ذهنیت جمعی، فریب آشکار و شوخی اشاره کرد.

در ترفند بدن‌نامی، تبلیغ‌کنندگان با بهره‌گیری از واژه‌هایی ناخوشایند، ترس افراد از بدن‌نام شدن را دستکاری می‌کنند. این کار همواره بدون ارائه شواهد عملی برای تأیید گفتار انجام می‌شود. چون تمام انسانها از بدن‌نامی می‌هراسند، مردم سعی می‌کنند از چیزی

که در تبلیغات مورد اشاره واقع شده دوری گزینند. واژه‌هایی که بارها برای ترفند مورد استفاده قرار می‌گیرند عبارتند از: تندرو، عقب‌مانده، کهنه، مرتجع و غیره.

در فن توسل به خوشنامی، تبلیغ‌کنندگان با بهره‌گیری از تمایل انسانها به افتخار، احترام و شهرت می‌کوشند با کمک واژگان خوشایند، هاله‌ای از پیوندهای جذاب پیرامون شخص، کالا یا جنبش خاصی پدید آورند که خواننده، گرفتار جذابیت آن شده و متقاعد شود که با شناساندن خود با آن شخص، کالا یا جنبش، به خوشنامی دست خواهد یافت. برخی واژگان مانند مترقی، روشنفکر، بافرهنگ، تحصیل کرده، پیچیده و غیره برای ایجاد مفاهیم پرجاذبه و کشش خلق می‌شوند.

در فن توسل به اقتدار انسانی، تبلیغ‌کنندگان مردم را ترغیب می‌کنند تا احترام، تحسین، حرمت یا ایمانشان به یک شخص را به چیزی مربوط به آن شخص منطبق کنند. برای مثال افرادی که به ترویج دیدگاهها و فنون منحرف می‌پردازند، اغلب از یک نظریه پرداز یا شخصی دیگر حمایت می‌کنند. لازم به ذکر است این ترفند تمام مقاومت را از میان می‌برد.

در فن توسل به اقناع، توصیه‌های افراد متوجه پیمودن مسیر خاصی از زندگی یا حتی مصرف کالا یا خدماتی خاص می‌شود. فرقه‌های انحرافی از این فن با موفقیت بیشتری استفاده می‌کنند.

در فن توسل به پیامدهای فریبکارانه یا فن نسبی بودن حقایق، گزاره‌های صادق و اصیل با پیامدهای غلط ترکیب می‌شوند. گزاره صادق به طور معمول آن قدر جذاب، اصیل یا گیرا هست که اغلب اشخاص غرق آن شده، در مقابل آن خود را گم می‌کنند. آنها متوجه نمی‌شوند که این پیامدهای تبلیغاتی معمولاً دنباله گزاره اصیل نیستند. در فن پیامدهای فریبنده که بسیار برای سست کردن اعتقادات دینی به کار می‌رود، تلاش می‌شود که ابتدا قابلیت اعتقادات دینی تضعیف و سپس به طور ضمنی، مجاری خاصی نشان داده شود که حاوی تصدیق اشتباه باشد.

در ترفند ذهنیت جمعی تلاش می‌شود تا از احساس ناامنی افراد از متفاوت عمل کردن با جمع استفاده شود. بنابراین، با فشار تبلیغاتی بر مردم، آنها را به عمل کردن مطابق رفتار جمع سوق می‌دهند. این فن، برای حمله علیه رفتارهای دینی، بسیار به کار می‌رود.

در ترفند دغلبازی، تنها بر یک بُعد ماجرا که معمولاً همان بُعد لذت بخش و کوتاه مدت است، تأکید می‌شود. این فن چنان قدرتمند است که حتی فرد آشنا به شیوه‌های تبلیغاتی را نیز به اشتباه می‌اندازد. جنبشهای منحرف و گروههای منحط از همین فن برای فریب جوانان استفاده می‌کنند.

در فن شوخی، تبلیغ کنندگان با استفاده از تحیل انسانی تلاش می‌کنند تا به اهداف خود دست یابند؛ زیرا تحیل، بسیار قوی‌تر از تصوّر است. بنابراین، ذهن انسان به سرعت می‌تواند تسلیم حمله بی‌امان ایده‌هایی شود که به سرعت و پی در پی پخش می‌شوند. وقتی قدرت تصاویر مهیج تلویزیون به آن اضافه می‌شود، قدرت فریب و دستکاری، باور نکردنی می‌شود. بنابراین، در جنگ نرم، امپریالیست‌های رسانه‌ای تلاش می‌کنند با استفاده از فنون پیش گفته، با نمایش مکرر تبلیغات و دستکاری ذهن برای نادیده گرفتن خود، به تغییر ارزشها و باورهای جامعه هدف متناسب با اهداف خود پردازند. موفقیت در این زمینه می‌تواند مهم‌ترین گام در مسیر پیروزی در جنگ نرم باشد.

در نهایت اینکه، اگر زمانی صاحبان قدرت با زور اسلحه و زمان دیگری با اهرمهای مختلف، دیگران را همراه خود کرده و آنها را وادار به طبیعت از خود می‌کردند، امروز به دلایل مختلف این روشها منسوخ و جای خود را به روشهای دیگری همانند روشهای سیاسی، اجتماعی و فرهنگی داده‌اند. در این میان، تلاش برای تأثیر بر ارزشهای فرهنگی یک کشور و تغییر آن در جهت خواسته‌ها و منافع مورد نظر، محور اصلی جنگ نرم غرب است.

ابراز جنگ نرم با جنگ سخت متفاوت است. در آنجا، بمب و موشک جای خود را به خبر و تحلیل در قالب کلی رسانه می‌دهد. از آنجا که محیط عملیات جنگ نرم، رسانه است؛ در این حوزه، حداکثر استفاده از ظرفیت رسانه‌ها به عمل می‌آید و در این قلمرو، مفاهیمی مانند جنگ رسانه‌ای، فضا سازی رسانه‌ای و جنگ روانی شکل می‌گیرد. در این رویکرد، رسانه‌ها به شیوه‌های گوناگون می‌کوشند فضای ذهن گروههای هدف را در جهت اهداف و خواسته طراحان عملیات روانی شکل دهند. بنابراین، طراحان جنگ نرم برای دستیابی به اهداف مذکور و موفقیت در عرصه جنگ می‌کوشند از رسانه‌ها به عنوان مهم‌ترین سلاح خود استفاده کنند. بر همین اساس در عرصه جنگ نرم، رسانه‌ها

به مثابه ابزاری اساسی برای اعمال سیاستهای قدرتهای زورمدار به کار می‌روند و از آنجا که رسانه‌ها به عنوان دروازه‌ای هستند که از طریق آنها فرهنگ به افراد منتقل می‌شود، قدرتهای بزرگ از ابزارهای مختلف رسانه‌ای برای ربودن قلوب و اذهان و تغییر رفتار مردم کشور هدف به شیوه‌ای نرم استفاده می‌کنند. رسانه‌ها از رهگذر نمادسازی، جامعه‌پذیری و الگوسازی رفتاری این توانایی را دارند که در رفتار افراد تغییرات مهمی را به وجود آورند. رسانه‌های مدرن امروزی می‌توانند با استفاده از فرایند دائمی و پویا، عناصر قوی فرهنگی مورد نظر از جمله باورها و مقدّسات را انتقال داده و با ارائه الگوهای فکری فرهنگ مورد نظر، شیوه تفکر، رفتار و نگرش افراد را تغییر دهند. کشورهای غربی تلاش دارند با استفاده از رسانه‌ها به صورت کاملاً سازمان‌یافته، اجباری و در جهت منافع خود به منظور حاکم‌سازی خود بر کشور مورد نظر شیوه‌های فکری فرهنگ خود را انتقال دهند. این انتقال فرهنگی که با تشبّه‌پذیری تناظر دارد، سبب از بین رفتن کامل هویت گیرنده فرهنگ و از خود بیگانگی فرهنگی آن در برابر فرهنگ مسلط می‌شود؛ به طوری که فرهنگ پذیرنده که در تماس با فرهنگ مسلط است، با درونی کردن فرهنگ حاکم و پذیرش اجباری انجام همزمان تغییرات بنیادین (عقیدتی و آرمانی) و ظاهری (فنی و مادی)، اصالت فرهنگ بومی خود را از دست می‌دهد. در واقع؛ رسانه‌های جمعی از طریق تغییر ایستارها، الگوهای رفتاری، اصلاح تفاسیر شناختی، جامعه‌پذیری ارزشها، تهییج احساسات، جهت‌دهی به افکار عمومی و شکل‌دهی به باورها، تصاویر و ذهنیات اجتماعی، از توان مهندسی فرهنگی برخوردارند. علاوه بر تأثیرگذاری رسانه‌ها بر فرهنگ در الگوی مدرن امنیت رسانه‌ها با ایجاد تحوّل در باورها، ارزشها، اعتقادات، تصاویر، ادراکات و ذهنیات جامعه، زمینه را برای اقناع و پذیرش فراهم می‌کنند. این وضعیت باعث شده تا پیامها، نمادها، اخبار و اطلاعات، اهمیت خاص پیدا کنند. رسانه‌ها نه تنها واقعیت، بلکه حتی مهم‌تر از آن، ادراک مردم از واقعیت را نیز تغییر می‌دهند؛ به گونه‌ای که برخی از اندیشمندان معتقدند رسانه‌ها حاکمیت و قدرت تعیین سرنوشت انسانها را از آنان سلب و در اختیار خود گرفته‌اند و بر اندیشه، ادراک و احساس افراد مسلط شده‌اند. همچنین رسانه‌ها در عصر اطلاعات، مهم‌ترین نقش را در پوشش خبری رخدادها و تأثیرگذاری بر افکار عمومی ایفا می‌کنند. انواع رسانه‌های

مکتوب، صوتی و تصویری، اینترنتی و دیجیتالی می‌توانند بر نوع شکل‌گیری افکار عمومی مؤثر بوده و روندهای سیاسی و اجتماعی هر جامعه‌ای را به سمت و سوی خاص هدایت کنند. به طور کلی رسانه‌ها با ظرفیتهای خاص خود این قابلیت را دارا هستند که به منبعی برای تهدید علیه امنیت ملی کشورها در عرصه جنگ نرم تبدیل شوند. براندازی نظام اسلامی، سلطه فرهنگی بر کشور، تهاجم فرهنگی، ریشه‌کن کردن فرهنگ ملی، تزریق ویروسهای فکری، اخلاقی و رفتاری، آلوده‌سازی و منفعل کردن جامعه، خاصیت‌زدایی از تفکر انقلاب اسلامی و اسلام ناب که در نهایت به تغییر رفتار حکومت و جامعه منجر شود، هدف قرار دادن ایمان و اعتقاد مردم، نفی نظام مردم‌سالاری دینی و جلوگیری از پیشرفت سازندگی، از مهم‌ترین اهداف فرهنگی و اجتماعی است که در جنگ نرم دنبال می‌شود.

با توجه به مطالبی که در این مقاله در مورد بسترهای اجتماعی و فرهنگی جنگ نرم ارائه شد، می‌توان مهم‌ترین تدابیری که ظرفیت یک نظام را برای مدیریت تهدیدهای فرهنگی، اجتماعی و امنیتی ارتقا می‌دهد، شامل موارد ذیل دانست:^۱

- افزایش بصیرت و آگاهی مردم و نخبگان برای شناخت دشمن، حفظ وحدت، پایداری و مقاومت، تحکیم ساخت داخلی نظام؛
- تحکیم پایه‌های مذهبی و اعتقادی مردم؛
- برنامه‌ریزی و مدیریت توسعه فرهنگی؛
- تلاش برای بالا بردن سواد رسانه‌ای مردم؛
- تلاش برای بالا بردن اعتماد مردم به رسانه‌های داخلی؛
- افزایش کارآمدی دولتی به منظور کاهش گسست بین خواسته‌های به حق مردم و خدمات دولتی؛
- تدوین طرحهای جامع برای صیانت از سرمایه‌های اجتماعی؛
- کاهش فساد و رفع تعارضات ساختاری؛
- پیشبرد طرحهای توسعه‌ای در مناطق محروم و مرزی در ابعاد مختلف برای از بین

۱. این موضوع نیازمند بحثی مستقل است و موارد اعلامی در حد اشاره‌ای کوتاه می‌باشد.

بردن ظرفیتهای واگرایی و زمینه‌های اعتراض اجتماعی مانند فقر، ناامنی، تورّم و بیکاری؛

- تقویت زیرساختهای فرهنگی - آموزشی برای تقویت حس میهن‌دوستی؛
- آگاهی‌بخشی، امیدبخشی، جلوگیری از تنش از طریق نهادینه‌سازی نظام مردم‌سالاری دینی، بسترسازی برای مشارکت حداکثری و هوشمند جامعه، توسعه زیرساختهای صیانت از حقوق شهروندی و توسعه حقوق اجتماعی.



منابع فارسی

۱. اداره سیاسی سپاه (۱۳۸۱)؛ جریان برانداز و استراتژی براندازی خاموش، تهران، معاونت آموزش نیروی مقاومت بسیج سپاه.
۲. ازکیا، مصطفی و غفاری، غلامرضا؛ توسعه روستایی با تأکید بر جامعه روستایی ایران، نشر نی، تهران. ۱۳۸۳.
۳. افتخاری، اصغر (گردآوری و ترجمه) (۱۳۸۷)؛ مراحل بنیادین اندیشه در مطالعات امنیت ملی، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ص ۴۰۲-۳۶۹.
۴. الوانی، م. و م. سید نقوی (۱۳۸۱)؛ «سرمایه اجتماعی، مفاهیم و نظریه‌ها»، فصلنامه مدیریت، ش ۳۳-۳۴ (بهار و تابستان).
۵. اینگلهارت، رونالد (۱۳۷۳)؛ تحول فرهنگی در جوامع پیشرفته صنعتی، مترجم مریم وتر، تهران، کویر.
۶. بوزان، باری، مردم، دولت‌ها و هراس، ترجمه مجتبی عطارزاده، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۷.
۷. چلبی، م. (۱۳۷۵)؛ جامعه‌شناسی نظم: تشریح و تحلیل نظری نظم اجتماعی، تهران، نی.
۸. حمزه پورعلی -، «ماهیت براندازی نرم»، تهران: مؤسسه مطالعات کاربردی بنیاد فرهنگی پژوهشی غرب شناسی، ۱۳۸۶.
۹. رفیع پور، فرامرز (۱۳۸۷)؛ آنا تومی جامعه: مقدمه‌ای بر جامعه‌شناسی کاربردی، تهران، شرکت سهامی انتشار.
۱۰. شارپ، جین و آر. هلوی (۱۳۸۶)؛ جامعه مدنی، مبارزه مدنی، تهران، روشنگران و مطالعات زنان.
۱۱. عبدالله‌خانی، علی (۱۳۸۵)؛ رویکردها و طرحهای آمریکایی درباره ایران، تهران، مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران.
۱۲. عبداللهی، محمد، موسوی، میرطاهر (۱۳۸۶)؛ سرمایه اجتماعی در ایران: وضعیت موجود، دورنمای آینده و امکان شناسی گذار، فصلنامه علمی پژوهشی رفاه اجتماعی، سال ششم، شماره ۲۵.
۱۳. فایریند، ایو و دیگران (۱۳۷۹)؛ «خشونت سیاسی و تغییر اجتماعی»، ترجمه اصغر افتخاری، خشونت و جامعه، به اهتمام اصغر افتخاری، تهران، سفیر.

۱۴. فردریک واندنبرگ، **جامعه‌شناسی جرج زیمل**، ترجمه عبدالحسین نیک گوهر، تهران، انتشارات توتیا، ۱۳۸۶.
۱۵. کالبرایت، ج. (۱۳۷۱)؛ **آنانومی قدرت**، ترجمه محبوبه مهاجر، تهران، سروش.
۱۶. کوزر، لوئیس؛ برنارد، روزنبرگ: «**نظریه‌های بنیادی جامعه‌شناختی**»، ترجمه فرهنگ ارشاد، نشرنی، ۱۳۷۸.
۱۷. گیدنز، آنتونی (۱۳۸۷)؛ **جامعه‌شناسی**، ترجمه منوچهر صبوری کاشانی، تهران، نی.
۱۸. لال (۱۳۷۹)؛ **رسانه‌ها، ارتباطات، فرهنگ: رهیافتی جهانی**، ترجمه مجید نیکودست، تهران، مؤسسه روزنامه ایران.
۱۹. محمدجواد ناطق پور، سیداحمد فیروزآبادی، **شکل‌گیری سرمایه اجتماعی و فراتحلیل عوامل موثر بر آن در کلانشهر تهران**، نامه علوم اجتماعی دوره: ۲۸، شماره: ۲) صفحه ۱۶۰ تا ۱۹۰
۲۰. مرادیان، م. (۱۳۸۵)؛ **درآمدی بر ابعاد و مظاهر تهدیدات**، تهران، مرکز آموزشی و پژوهشی شهید سپهبد صیاد شیرازی.
۲۱. مرتون، رابرت. ک: «**مشکلات اجتماعی و نظریه جامعه‌شناسی**»، ترجمه نوین تولایی، نشر امیرکبیر، ۱۳۷۶.
۲۲. نای، جوزف (۱۳۸۳)؛ «**قدرت نرم**»، ترجمه محمود عسگری، تهران، نشریه راهبرد دفاعی، سال دوم، شماره ۶.
۲۳. هزار جریبی جعفر - بلندیان غلامحسین، «**درآمدی بر مفهوم شناسی آسیب شناسی امنیتی**»، فصلنامه مطالعات دفاعی استراتژیک، شماره بیست و هفتم، تهران: انتشارات دانشگاه عالی دفاع ملی، ۱۳۸۵.

منابع انگلیسی

24. Joanne Martin, *Organizational Culture: Mapping the Terrain*, SAGE Publications, 2002.
25. Kluckhohn, clyd (1967). **Values and Value- Orientation in the Theory of Action**, Cambridge Mass, Harvard University Press.
26. Lomagin, Nikita A. (2002). "**Soft Security Problems in Northwest Russia**", *Occasional Seminar*, Harvard, 14 March, P.1-2.
27. Shut, Randy (2006). "Effective Nonviolent Action", Vernal Education Project, Papers.